

بلند نگری (لانگ ویوو)



فصلنامه

ISSN ۲۶۳۲-۳۱۶۸

ISSN ۲۷۵۳۳۹۸۰

دوره ۳ - شماره ۲ - فروردین ۱۴۰۰ / مارس ۲۰۲۱

خون چه کسی، خاک چه کسی؟

سیاست گذاری،
گذرنامه‌ها، جنگ
و آینده شهروندی

آرزومیرالی

شهروندان جدید در برابر
قدیم: چگونه اسلام‌هراسی،
آلمان معاصر را می‌سازد

زوبدجو گاشویلی

اسلام شیعی،
برنده اجتماعی آخرین
جنگ قره باغ

نیوشا باستانی

نظارت
بر صمیمیت

ریچارد سدن

نابودی ریشه‌های
عمیق نژادپرستی
در ایالات متحده



فهرست مطالب

۲. آرزو میرالی

شهروندان جدید در برابر قدیم:

چگونه اسلام‌هراسی، آلمان معاصر را می‌سازد

۸. زوید جو گاشولی

اسلام شیعی،

برنده اجتماعی آخرین جنگ قره باغ

۱۲. نیوشا باستانی

نظارت بر صمیمیت

۱۷. ریچارد سدن

نابودی ریشه‌های عمیق نژادپرستی در ایالات

متحده

The Long View
Quarterly Magazine



سردبیران:

فیصل بودی و آرزو میرالی

بلند نگری (لانگ ویو) یک پروژه و از انتشارات

موسسه اسلامی حقوق بشر لندن است

وب سایت www.ihrc.org.uk

ایمیل info@ihrc.org

تلفن ۰۰۴۴ ۲۰ ۸۹۰۴ ۴۲۲۲

دیدگاه نویسندگان، الزاماً دیدگاه یا اعتقادات موسسه

اسلامی حقوق بشر را بازتاب نمی‌دهد.

تصویر روی جلد: «ما همچنان اینجا هستیم» توسط

محمد حمزه / انتفاضة استریت (C) با موسسه

اسلامی حقوق بشر

۱۹۹۰ پرده بر می‌دارد. وی اظهار می‌کند، این نفوذ، پویایی منطقه را به طرز شگفت‌آوری از بین می‌برد. در حالی که روایت‌های مشهور بین‌المللی مسلمانان در جریان نبردهای اخیر، این ایده را که این نبرد بین سنی‌هاست یا بین قومیت‌های ترک که توسط هم‌کیشان ترک زبان سنی آنها (و تا حدودی مبارزان سنی از مناطق دیگر) پشتیبانی می‌شود را ترویج می‌کند یا چنین دیدگاهی را دفع نمی‌کند، واقعیت‌های محلی چیزی کاملاً متفاوت است. وقایع، وقتی از این زاویه مشاهده شوند، مسلمانان را در انتظارات خود از اینکه چه کسی مسلمان است و مشترکات مسلمانان چیست به چالش می‌کشد. مقاله نیوشا باستانی ما را به انگلستان و تأثیر فراگیر سیاست جلوگیری از زندگی روزمره مسلمانان بازمی‌گرداند. در مقاله نظارت بر صمیمیت، او استدلال می‌کند که لنزهای هنجاری سیاست پیشگیری، که در مقاله میرالی نیز مورد تأیید قرار گرفته است، تمرکز بر مسلمانان به عنوان منحرف جنسی و خصوصاً همجنس‌گراهراس، بر چگونگی تفکر مسلمانان درباره خود و یکدیگر - تا جزی ترین بخش‌های تعاملات روزمره بین اعضای خانواده تأثیر گذاشته است. این نوع نگاه نژادپرستانه درونی شده، هم بر ایجاد شخصیت‌ها، هم بر کسانی که می‌خواهند مسلمانان را به عنوان رهبران خود معرفی کنند و همچنین بر متفکران منتقد تأثیر می‌گذارد. این ایده‌ها چنان مسلم و جافاده شده‌اند که عملکردهای حیاتی بازنمایی و مقاومت را به خطر انداخته‌اند. این ناسامانی سپس ایده‌ها و احساسات محروم‌بودگی را تقویت می‌کند و انتظارات افراد محدود شده برای تحت شمول بودن را سرکوب می‌کند. در مقاله آخر ما، ریچارد سدن به نقش برتری‌طلبی و سیاست‌گذاری سفیدپوست بودن] به عنوان بخشی اساسی از آنچه امروزه ایالات متحده آمریکا است، می‌نگرد. چگونه می‌توان تابعیت برابر داشت در حالی که مفهوم انسان از همان ابتدای تأسیس [این کشور مورد مناقشه بوده است؟ همانطور که سدن اشاره می‌کند، وقتی طبق قانون، سیاه‌پوستان و افراد رنگین پوست از شایستگی کمتری برخوردار باشند، پلیس به ابزاری اجتناب‌ناپذیر برای برتری سفیدپوستان تبدیل می‌شود. برای گریز از این چرخه معیوب، ایالات متحده باید کاملاً به چیز دیگری تبدیل شود؛ کاملاً از تمام تصورات نهادی (و بنیادی) برتری سفیدپوست] رهایی یابد. بدون این [اتفاق] راهپیمایی‌های تابستان گذشته و مطالبه برابری و عدالت نمی‌تواند به واقعیت تبدیل شود. این مداخله‌ای مهم در آشکارسازی مسائل پنهانی است که از تحقق شهروندی تحول‌آفرین جلوگیری می‌کند. همه مقالات ما مبتنی بر نیاز به باز تصور یا بازایی روایت‌های متعلق بودن و [چیزی] بودن است. امیدواریم این مسئله به تحقق سریعتر این ضرورت کمک کند.

فیصل بودی و آرزو میرالی

سردبیران

با ایمیل به نشانی info@ihrc.org، حساب توییتری ما [@ihrc](https://twitter.com/ihrc) یا با یافتن ما در فیس‌بوک به گفتگوی ما بپیوندید. حتی می‌توانید نامه‌ای به سبک قدیمی به موسسه اسلامی حقوق بشر لندن (Wembley, HA9, 598 IHRC, PO Box 7XH, UK) برای ما ارسال کنید. یا برای حضور در یکی از رویدادهای ما به آدرس (Preston Road, 202) 8PA Wembley, HA9 در نمایشگاه کتاب موسسه اسلامی حقوق بشر مراجعه کنید (وقتی بحران ویروس کرونا فروکش کرد). ما همچنین رویدادها را به صورت برخط هم قرار می‌دهیم، بنابراین www.ihrc.tv همراهگ شوید و در آدرس www.ihrc.org.uk/events می‌توانید ببینید چه رویدادهایی را در برنامه‌های آینده داریم.

شهروندان جدید در برابر قدیم: چگونه اسلام‌هراسی، آلمان معاصر را می‌سازد

آرزو میرالی استدلال می‌کند که در آلمان هرچه روایت‌های تعلق داشتن محدودتر و محدودتر می‌شود، [این کشور] سوابق نگران‌کننده‌تری را ارائه می‌دهد و همچنین راه‌هایی را برای فرارفتن از استدلال‌هایی فراهم می‌کند که شهروند بودن در عصر حاضر به معنای [یک چیز بخصوص] بودن و اعتقاد داشتن به یک چیز [بخصوص] است.

اگر این یک داستان یا نمایش بود، باید نوعی پیش درآمد می‌داشت. زمینه‌سازی برای پیشبرد داستان [گزارش] معرفی آزمون‌های تابعیت در دهه ۲۰۰۰ است. این مصوبه از پاسخ دهندگان می‌خواهد مواردی مانند همجنس‌گراهراسی، «اجازه دادن» به دختران برای انتخاب پوشش خود، قرار ملاقات جنسی با هر کسی که می‌خواهند و غیره را علامت بزنند.

بازگشت به صحنه. یک پزشک با رعایت ادب، از دست دادن با زنی که گواهی قبول تابعیت را به او می‌دهد، امتناع می‌ورزد. این یک تشریفات ساده بود - جشن گروه خاصی از «شهروندان جدید». سال ۲۰۱۵ است. پزشک در آزمون تابعیت خود بالاترین امتیاز را کسب کرده است - احتمالاً همان آزمون ذکر شده در بالا یا مشابه آن بوده است. پس از آن، دادگاه‌های بادن-وورتمبرگ موافقت کردند که وی پس از ورود به آلمان به عنوان دانشجوی پزشکی در سال ۲۰۰۲ «سابقه بی‌عیب و نقصی برای ادغام» دارد. در سال ۲۰۲۰، دادگاه‌ها دریافتند که تصمیم به سلب تابعیت وی، بر اساس آن عمل [مانعت از دست دادن] مناسب بوده است؛ چرا؟ [بر اساس] این قضاوت که در میانه‌ی یک بیماری مسری، امتناع از دست دادن، یا حتی ایستادن در فاصله دو متری شخص دیگر، بر این اساس انجام شده است که دکتر دست کارمند دولت را «تهدید به اغوای جنسی» دانسته است. وی توضیح داد که امتناع او [از دست دادن] بر اساس قولی است که وی هنگام ازدواج به همسرش داده بود و

سوگند یاد کرده است که هرگز برای جلب رضایت دادگاه دست کسی اعم از زن یا مرد را نفشارد، اما این [توضیح] ذره‌ای اهمیت نداشت.

بازگشت مجدد به صحنه. سالانه صدها هزار معترض در گردهمایی و راهپیمایی روز قدس در برلین شرکت می‌کنند. در کنار مظنونان معمول - صهیونیست‌ها، سلطنت‌طلبان ایرانی و (برخی) کمونیست‌ها - پرچم‌های رنگین کمان را برمی‌افرازند. سیاست آلمان اینطور طلب می‌کند که همجنس‌گرا بودن به معنای ضد فلسطین بودن است، زیرا فلسطین = مسلمان = همجنس‌گراهراس. به نظر می‌رسد این امری مربوط به قانون اساسی است. اما فقط به مسلمانان نظر دارد. مسلمانان، خواه [با نامحرم] دست بدهند یا نه، یا به نقض حقوق بشر توسط اسرائیل اعتراض داشته باشند، گریزی از این ندارند که بر اساس جنسی‌گری به عنوان ابتدایی‌ترین استعاره‌های نژادپرستانه تعریف شوند. به طرز باورنکردنی این جنسی‌شدن (ایده) «اسلام» و «مسلمانان»، نه تنها بازتولیدکننده استعاره‌های نژادپرستانه در مورد میلیون‌ها شهروند و ساکن آلمانی «جدید» و «مشتاق» است، بلکه ایده‌ای جنسیتی‌شده از آلمانی بودن ایجاد می‌کند، که بدون شک به همان اندازه پوچ و از بسیاری جهات به همان اندازه خطرناک است و - البته از طرق مختلف - به عنوان استعاره‌ای به کار می‌رود که پذیرش مسلمانان را در تار و پود فضای سیاسی و ملی آلمان انکار می‌کند.

(عدم) ادغام، اختلاف هستی‌شناختی و انحراف جنسی سه حوزه اصلی شناخته

شده به عنوان قدرتمندترین حوزه‌ها در روایت‌های اسلام‌هراسی در آلمان است. از این نظر، شاید [آلمان] تفاوت چندانی با سایر کشورهای اروپایی نداشته باشد. با این حال، کسانی که از خارج به بیرون نگاه می‌کنند، می‌توانند درس‌های سودمندی بیابند، به ویژه هنگامی که صحبت از ایده شهروندی می‌شود، که به موجب آن سایر دولت‌های غربی نه لزوماً به عنوان بهترین روش، اما از آلمان تبعیت می‌کنند.

خون یا خاک؟

روش‌های قدیمی و جدید آلمانی بودن

چرا هیچ یک از اینها تعجب‌آور نیست؟ تا سال ۲۰۰۰ مدت‌ها پس از آنکه حداقل به طور رسمی توسط اکثر قدرت‌های اروپایی غربی رد شود، آلمان کشوری بود که تابعیت را بر اساس خون (حق خون) تعریف می‌کرد. کشوری با تاریخ ویرانگر نژادپرستی معاصر که در سطح نسل‌کشی قرار داشته است، شاید علیرغم توبه عمومی خود، بارزترین کاندیدا برای ارتقا برابری در بین جوامع نژادپرست نیست. صرف‌نظر از این، در تاریخ اخیر آلمان لحظات زیادی وجود داشته است که به کسانی که در خارج از این کشور نظاره‌گر هستند و کسانی که در آلمان جدید زندگی می‌کنند امید می‌دهد: تغییر قوانین شهروندی بر اساس تولد در مقابل قومیت؛ گفتمان اجتماعی متعاقب آن و آنچه به نظر می‌رسید پذیرش ایده چند فرهنگی‌گرایی باشد؛ و همچنین پذیرش بیش از یک میلیون مهاجر عمدتاً مسلمان در جریان بحران ۲۰۱۵. اینها رویدادهایی بود که

به معنای تعلق و حق برابری است، منجر می‌شود.

مرگ چندفرهنگی گرای و تجدید حیات اصطلاح نژاد

به گفته مارینا واسمر، اصطلاح «چند فرهنگی گرای» در اواخر دهه ۱۹۷۰ و در طی دهه ۱۹۸۰ در محافل کلیسایی، اتحادیه‌ها، مدد کاران اجتماعی و معلمان منتشر شد. رهبر حزب سبز دانیل کوهن بندیت، روشنفکر اتحادیه دموکرات مسیحی، هاینر گایسلر و گروه‌های درون حزب سوسیال دموکرات طرفداران اولیه جامعه چندفرهنگی بودند. از این رو چندفرهنگی گرای به نوعی گرای جذاب تبدیل شد که ایده‌ای جدید، مدرن و مناسب به نظر می‌رسید. با این حال، درست مانند انتقاد از چندفرهنگی گرای در انگلستان به عنوان پیشگویی رویکرد «ساریس و ساموسا» به واقعیت و مشکلات چندفرهنگی گرای، تصور عمومی از چندفرهنگی گرای در آلمان به شیوه‌های سطحی و اغلب «عامیانه»؛ همانطور که واسمر تأکید می‌کند «به پیتزا و کباب دونر» محدود شد. «امروزه، چندفرهنگی گرای و اصطلاحاتی مانند «رویاه‌ها / رویاپردازی»، «توهم» یا «ساده لوحی» اغلب در یک معنا ذکر می‌شود، که نشانگر شهرت منفی این مفهوم است».

مرگ این اصطلاح همزمان با خدشه‌دار کردن ایده آن از سوی انگلستان بود که بسیاری انتظار داشتند از آن استقبال می‌کند. چندفرهنگی گرای در سال ۲۰۱۱ توسط دیوید کمرون، نخست وزیر پیشین انگلیس، به عنوان یک امر شکست خورده اعلام شد. این کار در کنفرانس امنیتی مونیخ، یک سال پس از آنکه آنکلا مرکل اظهارات مشابهی در مورد شکست مطلق چندفرهنگی گرای سر داد، انجام شد. سخنرانی کمرون سپس (گرچه از بسیاری جهات بی‌شباهت به رویکرد طبقه کارگر جدید نبود) به عنوان پیگیری تغییر الگوی مرکل و آلمان، مورد ستایش و محکومیت قرار گرفت. روزنامه استرالیایی سیدنی مورنینگ هرالدر رویکرد کمرون و مرکل را پیش‌بینی کننده احتمالی «سرما در در دیگ مذاب» توصیف کرد. شناسایی ویژگی بارز این رویکرد به عنوان مخالفت با «چند فرهنگی گرای آرام‌تر استرالیایی [که] بیشتر به سهم مثبت سایر

البت، ریشه‌های نژادی مختلف از جمله به طور قابل توجهی از ایتالیایی‌ها و سایر ریشه‌های اروپایی و ترکیب آنها وجود دارد. از یک طرف شما با قول برابری رویرو هستید و از سوی دیگر قبلاً با یک روش متفاوت برای درک شهروندی جدید مواجه هستید. این اتفاق نه به معنای واقعی اما به طور رسمی و حقوقی رخ داده است، که به موجب آن برخی از ریشه‌های خاص، به ویژه ترک‌ها، نمی‌توانند با پذیرش تابعیت آلمان تابعیت دوگانه داشته باشند. با این حال، افراد با ریشه اروپایی (اتحادیه اروپا) می‌توانند تابعیت دوگانه داشته باشند. شهروند جدید بودن به معنای برابری کامل نیست. ایده‌های دین و فرهنگ قبلاً در قانون و سیاست برای ایجاد طبقات مختلف معنای آلمانی بودن در هم آمیخته بود. علی‌رغم تغییر در قانون، موضوع تابعیت دوگانه با تمرکز بر شهروندان مسلمان، دوباره احیا شد و به بخشی از بیانیه‌های سیاسی تبدیل شده است.

امروزه، چندفرهنگی گرای و اصطلاحاتی مانند «رویاپردازی»، «توهم» یا «ساده لوحی» اغلب در یک معنا ذکر می‌شود، که نشانگر شهرت منفی این مفهوم است».

مرگ این اصطلاح همزمان با خدشه‌دار کردن ایده آن از سوی انگلستان بود که بسیاری انتظار داشتند از آن استقبال می‌کند.

در افزودن توهین به آسیب، سیاست‌گذاری، اصطلاح شهروندان «با پیشینه مهاجر» را (طبق گفته لوئیس هرناندز-آگیلار از حدود سال ۲۰۰۵) ایجاد کرد. عمدتاً در مورد شهروندان جدید با تبار مسلمان و در زمینه‌هایی نه چندان متملقانه، «با پیشینه مهاجر» تأیید دیگری است که مسلمانان، حتی با داشتن مدارک مناسب، به آن تعلق ندارند و همچنان سدی در برابر برابری آنها وجود دارد که مربوط به ماهیت آنها (مهاجران) است و در مقابل به عدم پذیرش دولت مبنی بر اینکه تابعیت آنها

روند اروپا را (در مقایسه با انگلستان) در همان دوره زمانی که سایر کشورها از چند فرهنگ گرای دور می‌شدند، (از آنجا که هرگز از آن استقبال نکرده است) به عنوان نوعی سازمان اجتماعی پدید آورد. حتی انگلستان - معیاری برای این مفهوم - مدت‌ها بود که به سمت محدودیت‌های شدید مهاجرت، یک رژیم اخراج به نام «محیط خصمانه»، اهریمن‌سازی و محدود کردن درخواست‌ها و قوانین پناهندگی و سخت کردن ایده‌های آنچه به معنی شهروند بودن است، به ویژه در مورد افراد مسلمان پیش گرفته بود. در لحظه ورود به هزاره [جدید]، زمانی که آلمان تصویب کرد شهروندی را برای همه متولدین در مرزهای خود بدون در نظر گرفتن سابقه آنان در دسترس بگذارد، لحظه‌ای شگفت‌آور و امیدوار کننده بود. شهروندان به اصطلاح جدید عصر چندفرهنگی گرای را در کشوری که مدت‌هاست جوامع نژادی خود را نادیده گرفته است اعلام می‌کنند. به ویژه با اجتماعات ترک، مراکشی و دیگر افراد با پیشینه مسلمان از جمله بالکانی‌ها کاملاً به عنوان کارگر میهمان رفتار می‌شده است؛ بدون اینکه مقامات علاقه‌مند به ادغام آنها به هر وجه معنی‌دار باشند. این کارگران به اصطلاح میهمان که عمدتاً از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ آمده بودند، همانطور که جان برگر در کتاب اصلی خود یک انسان هفتم ثبت کرده است، نقش‌هایی را در جامعه آلمان انجام دادند که قومیت آلمانی نمی‌خواست آنها را به عهده بگیرد.

همانطور که او نقل می‌کند، قرار بود ورود آنها فقط لحظه‌ای موقت در تاریخ آن کشورهایی باشد که ترتیبات مشابهی دارند. با این حال، با تبدیل سال‌ها به دهه‌ها و استقرار مهاجران، هزاران خانواده ایجاد شد و نسل‌های متفرقه آلمانی متولد شده از این ریشه‌های مختلف فرهنگی و مذهبی قومی به وجود آمد. در اوایل قرن تصور می‌شد که تعداد این جوامع بالغ بر میلیون‌ها نفر باشد که تخمین زده می‌شود فقط ۳ تا ۴ میلیون نفر آنها پیشینه ترک داشته باشند. به رسمیت شناختن حقوق فرزندان این اجتماعات به عنوان شهروند آلمان و بنابراین عدالت در برابر قانون در هر مجموعه‌ای که مربوط به حقوق اساسی، مدنی، سیاسی و انسانی است مورد ستایش قرار گرفت.

فرهنگ‌ها در جریان اصلی [فرهنگ جامعه] متمرکز شده است و در نتیجه کاملاً موفق بوده است»، اکنون از «سخت شدن عقاید در خارج از کشور» ابراز تاسف می‌کند که ممکن است به مرور زمان بخشی از گفتمان استرالیا نیز شود. این نظر کاملاً پیشروانه خلاصه‌ای از چگونگی عبور روایت‌های اسلام‌هراسی از آن سوی مرزها است. استرالیا اکنون متهم به اتخاذ سیاست ضد چند فرهنگی‌گرایی تحت دولت‌های پی در پی شده است.

اظهارات مرکل و کمرون، همزمان با بحث‌های همزمان آلمان است که با انتشار کتاب آلمان خود را نابود می‌کند توسط تیلو سارازین در سال ۲۰۱۰ تحریک شده است. کتاب سارازین به طور واضح مربوط به آمارهای بدبینی است و در سال ۲۰۱۱ پرفروش‌ترین کتاب آلمان شد. سارازین در کتاب خود استدلال کرده است که آلمان به دلیل جمعیت «در حال رشد» مسلمان کند ذهن می‌شود و در عین حال در مورد «متوسط هوش بالاتر یهودیان» می‌نویسد که «از طریق یک ژن یهودی منتقل می‌شود».

این فلسفه‌بافی یهود محوری (که خود نوعی یهودی‌ستیزی است) روایت اسلام‌هراسی را در سال‌های بعد شکل داده است و بر سازمان جامعه مدنی مسلمانان و آزادی‌های سیاسی آنها از راه‌هایی تأثیر گذاشته است که سرانجام بر جامعه گسترده‌ای موثر بوده است. همانطور که کاملاً نگران‌کننده است، این روایت، شاید بازگشت بی‌حد و حصر گفتمان نژاد پرستی باشد. مکالمه بی‌ادبانه درباره حقارت و برتری ژنتیکی «نژادها» در آن زمان در سراسر اروپا تابو بود، چه رسد به آلمان، کشوری که به خود می‌بالید با گذشته نژادپرستانه و نسل‌کشی خود کنار آمده است. کتاب سارازین (گرچه در بسیاری از محافل روشنفکری محکوم شده است)، به جای دیدن تداعی‌ها و تکرارهای واضح و متفاوت نژادپرستی در آن، استقبال گرمی در جامعه گسترده‌تر از جمله طبقه متوسط و محافل سیاسی پیدا کرد. به گفته مارینا واسمر، این امر تا حدی به دلیل مجاورت این کتاب با استدلال‌های مربوط به لایت‌کولتور (یا فرهنگ راهنما) بود که باعث جنجال پیرامون این مفهوم شد. ارسطو کالیس زنگ خطر دیگری را به صدا در می‌آورد:

«فصیح‌ترین معیار توانایی کتاب برای نفوذ در جامعه جریان اصلی در جای دیگری نهفته است: این کتاب بیش از ۱٫۵ میلیون نسخه فروخته است، به سرعت به یک کتاب پرفروش تبدیل شده و نسخ زیادی از آن منتشر شده است. نظرسنجی‌های انجام شده در اواخر ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ نشان داد که تقریباً نیمی از مردم [آلمان] با استدلال سارازین موافق هستند و یک پنجم از نظرسنجی‌ها به حزبی رأی می‌دهند که وی رهبری کند...».

اظهارات مرکل و کمرون، همزمان با بحث‌های آلمان است که با انتشار کتاب آلمان خود را نابود می‌کند توسط تیلو سارازین در سال ۲۰۱۰ تحریک شده است.

سارازین در کتاب خود استدلال کرده است که آلمان به دلیل جمعیت «در حال رشد» مسلمان کند ذهن می‌شود و در عین حال در مورد «متوسط هوش بالاتر یهودیان» می‌نویسد که «از طریق یک ژن یهودی منتقل می‌شود».

تمرکز سارازین بر مسلمانان، تعداد آنها اما به طور خاص نقش آنها به عنوان بخشی از ملت (در این مورد تأثیر منفی بر ملت)، بازهم مسلمانان را به عنوان شهروندان گمراه یا منحرف «متمایز می‌کند»، که اگرچه به اندازه کافی ادغام شده‌اند تا سطح ملت را پایین بیاورند، اما به همین دلیل مجاز دانستن انجام این کار صحیح نیست. لنزی که از طریق آن مسلمانان از طریق «شمارش» تعداد آنها، شناسایی آنها به عنوان مسلمان یا ایجاد سیاست برای مقابله با «نقایص» آنها، فراتر از نگرانی‌های اداری ساده معنا می‌یابد. آلمان در شمارش شهروندان / ساکنان خود، نژادمحور دیدن ویژگی‌های آنها و وضع قوانینی برای

مقابله با نفوذ «بدخیم» آنها، تاریخچه‌ای بسیار متأخر دارد.

تبدیل شدن به آنچه نیست، با پاک کردن آنچه بوده است - روایت‌های قدیم / جدید آلمان

هنگام بحث در مورد این مسئله، به نظر می‌رسد که همیشه دو آلمان وجود دارد. موجودی خشن و شوونیستی که حول نژاد خود را تعریف می‌کند - حتی ایمان مسیحی را در روایت‌های خود در مورد ملت قرار می‌دهد. و دیگری که مقاومت کرده است: از فرهنگ تحقیر پس از هولوکاست و تکرار آن در آلمان غربی به یک برنامه آموزشی گسترده نازیسم زدایی. اولی، آلمانی است که در سال‌های پس از سارازین شاهد ظهور حزب آلترناتیو برای آلمان، از زمان بنیانگذاری در سال ۲۰۱۳ تا تبدیل شدن به بزرگترین حزب مخالف پارلمان در سال ۲۰۲۱ است. این آلمانی است که در آن وزرایی مانند هورست سیهوفر می‌توانند اظهار کنند اسلام جایی در آلمان ندارد و جایی که فعالیت علیه فعالان و سازمان‌های طرفدار فلسطین منجر به ممنوعیت فعالیت‌های تحریم، خودداری و بایکوت [کالاهای اسرائیلی] شده است.

آلمان دوم همان آلمانی است که شاهد اعتراض هزاران نفر در خیابان‌های درسدن، کلن و سایر شهرها برای اعتراض به جنبش ضد مهاجر، ضد مسلمان، پگیدا، اعتراضاتی مانند کلیساهای جامع، کلیساهای کوچک، شرکت‌های اتومبیلرانی و دفاتر اداری محلی است. چراغ آنها در همبستگی علیه نئوفاشیسم خاموش است. این آلمانی است که در آن اعضای برجسته موسسات فرهنگی موضع عمومی می‌گیرند و در برابر تعریف اتحاد بین‌المللی یادآوری هولوکاست از یهودستیزی برای انتقاد از اسرائیل استفاده نمی‌شود و دادگاه‌ها هومبولت سه را آزاد کردند.

علیرغم مداخلات متقابل در جهت حرکت به سمت‌های ذکر شده در بالا، به نظر می‌رسد در جامعه و سیاست آلمان گریزی از جهت‌گیری حرکت نیست. تفاوت کمی وجود دارد اگر آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان بگوید که «اسلام ... بخشی از آلمان شده است»، اگر این اظهار نظر با این مقدمه همراه باشد که آلمان از نظر تاریخی مسیحی و یهودی بوده است و این تنها به این دلیل باشد که وزیر کشور هورست سیهوفر اظهار داشته است: «اسلام به

آلمان تعلق ندارد»، تفاوت چندانی نخواهد داشت. روایت تعلق داشتن، مرزهای اروپایی بودن را قطع می‌کند. آنچه که باید حق شهروندی باشد - تا [یک شخص] خود را عضوی از بدنه یک ملیت بداند - برانداز شده است - یا شاید هنوز تحقق نیافته باشد - و این مدتها قبل از ریشه‌دار شدن جنبش‌هایی از نوع برگزیت آغاز شد. فرهنگ سیاسی در حال حاضر به سیاستمداران عالی اجازة یا جسارت می‌دهد اظهاراتی مانند آنچه سیهوفر بیان کرد را عنوان کنند، یا می‌توان احزابی مانند ای.اف.دی را با سخنان ضد اسلامی و ضد مهاجر انتخاب کرد. تا زمانی که چنین اظهارنظرهایی تابو نشود، همانطور که روایت‌های یهودی ستیزی به طور کلی در آلمان چنین شده است، هیچ تغییری در آلمان به عنوان کشوری که از آن به عنوان کشور «نژاد پرستی» گذشته یاد می‌شود، ایجاد نخواهد شد.

به عبارت ساده، با درک هالوکاست و حوادثی که منجر به آن شده‌اند، اگر جریان فعلی به سوی کشوری بی‌بند و بار نسبت به اسلام هراسی اجتماعی - و همه نفرت‌های ناشی از آن - سوق یابد، این روند معکوس خواهد شد. اسلام هراسی، همانطور که آرون کوندناتی، شخصیت دانشگاهی و نویسنده در مصاحبه‌ای برجسته می‌کند، محصول مشکلات عمیق و گسترده‌تری است که جامعه با آن روبرو است. همانطور که اهریمن‌سازی سریع و ساختاری یهودیان در یک قرن پیش نشان داده است - سیاست اسلام هراسی بی‌قید و بند و عملگرا به طور حتم منجر به هدف قرار دادن گروه‌های دیگر می‌شود. همانطور که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به یهودیان، کمونیست‌ها، رومیان و معلولین نگاه می‌شد، اکنون به مسلمانان، مهاجران و پناهندگان پرداخته می‌شود. همانطور که حملات فرانسه به «اسلام‌گرایی چپ» یا قلمداد جنگ نهضت انگلیسی به چپ «رادیکال» نشان می‌دهد، این فرایندها به خوبی در حال انجام است. در آلمان، یکی از مظاهر بسیار آن استفاده از تعریف اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست از یهودستیزی ابتدا برای حمله به مسلمانان و سپس به طور کلی طرفداران فلسطین بوده است.

چگونه می‌توان این چرخه را مختل کرد؟ نکته اصلی شاید در گفته‌های مرکز

باشد که در بالا نقل قول شد. او از آلمان به عنوان کشور از نظر تاریخی مسیحی و یهودی یاد می‌کند. این تعصب رسمی برای تحقیر آلمان است، با این حال در طولانی‌ترین زمان و در تجدید حیات اسلام‌هراسی، ایده آلمان صرفاً مسیحی ایده‌ای است که برای کنار گذاشتن «دیگری» یهودی، مسلمان، مارکسیست و غیره کاربرد دارد. این ایده که ۱۰ هزار سال پیش، یک رئیس دولت آلمان می‌توانست همان چیزی را بگوید که مرکز گفت، غیرقابل درک است. مرکز با صحبت کردن به این شکل در حال ایجاد یک روایت (جدید) از این کشور بود. این بخشی از ملت‌سازی است و همانطور که میریام فرانسوا در جایی به آن اشاره کرده است، می‌توان آن را برای خوب و بد انجام داد.

همانطور که اهریمن‌سازی سریع و ساختاری یهودیان در یک قرن پیش نشان داده است - سیاست اسلام هراسی بی‌قید و بند و عملگرا به طور حتم منجر به هدف قرار دادن گروه‌های دیگر می‌شود. همانطور که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به یهودیان، کمونیست‌ها، رومیان و معلولین نگاه می‌شد، اکنون به مسلمانان، مهاجران و پناهندگان پرداخته می‌شود.

گنجاندن یهودیت در هویت آلمانی امری ضروری است، اما در این صورت در نظر گرفتن اسلام هم ضرورت دارد و نه اینکه صرفاً آن را به عنوان نیروی دوم در تاریخ اجتماعی قلمداد کنیم. ایده آلمان و آلمانی‌ها به عنوان ایده‌ای تغییرناپذیر - چه از نظر قومی و دینی و چه از طریق سیم خاردار مرزها و سربازان باشد - مانند ایده «ملت‌های» دیگر مغالطه آمیز است. همانطور که دولت ملی پدیده‌ای نسبتاً جدید در تاریخ بشر است، آلمان نیز قدمتی حدود ۱۵۰ سال دارد. در سال‌های نوپایی آن، قبل از خونریزی و وحشت جنگ جهانی دوم، مسلمانان زیادی در آلمان وجود

داشتند. همانطور که لویس هرناندز-آگیلار اشاره می‌کند، مسلمانان به عنوان بخشی از جامعه آلمان شامل کسانی بودند که از معیارهای قومی آلمان برخوردار بودند. مسلمانان آلمان در این کشور برای تحصیل یا تبادل فرهنگی مشارکت داشتند. مسلمانان از مستعمرات آلمان، از جمله کسانی که برای آموزش «جهاد» برای دولت آلمان آورده شده بودند. وجود آنها و تعاملات بین جامعه و دولت این دروغ را که اسلام یک پدیده جدید در آلمان است، که به عنوان «مهاجر» شناخته می‌شود و بسیاری از نسل‌های جدید را تشکیل می‌دهد را برملا می‌کند.

ننان حکیم:

آیا آلمان از ابتدا کثرت‌گرا نبود؟

این فقط راجع به آلمان نیست، اما در اینجا نیز موضوع به آن اندازه به آلمان مربوط دانسته می‌شود که گویی بیش از سایر زمینه‌های اروپایی (سازی) نیست. در حالی که برخی از ما در سال ۲۰۰۰ از انگلستان، آلمان را - ساده لوحانه - تماشا می‌کردیم که سرانجام به آرامی در حال پیشرفت در چندفرهنگی‌گرایی انگلیسی است، اما در حقیقت ایده شهروندی به طور فزاینده‌ای محدود شد و از نظر نژادی توسط جنبش‌های سیاسی و اجتماعی قدرتمندی در آلمان مورد استناد قرار گرفت که روز ایدئولوژیک در انگلیس را برنده شدن تلقی می‌کرد. هیس. به طرفداران برگزیت نگوئید.

از قضا نمونه مکرر و فزاینده‌ای وجود دارد که ایده آلمان به عنوان کشور مسیحی را به نفع کثرت‌گرایی مذهبی و سپس به نفع اسلام و مسلمانان مستند می‌کند. همانطور که بحث و استدلال در مورد حجاب در سال ۲۰۰۴ آغاز شد (و متأسفانه هنوز هم چنین است)، رئیس‌جمهور فقید یوهانس راو از نمایشنامه قرن ۱۸، ناتان حکیم - متنی که بنیانگذار روشنگری آلمان است - اقتباس کرد. این نمایشنامه در طی یک آتش بس در جنگ صلیبی سوم و از طریق خطوط داستانی مختلف به وقوع می‌پیوندد و «تمثیل حلقه» درون داستان، فراخوان کثرت‌گرایی مذهبی و برابری بین مسیحیت، یهودیت و اسلام را ایجاد می‌کند. گرچه در زمان ایجاد آن، از این نشان به عنوان فراخوانی برای برابری یهودیان و یکتاپرستان در ایالت‌های آلمانی (زبان) یاد می‌شود، اما به این طریق بار دیگر مشخص

می شود که ایده اسلام به عنوان بخشی از بافت فرهنگی آلمانی بودن به بیگانه نیست بلکه در واقع یکی از اصلی ترین داستان های تشکیل دهنده آن است.

راو در دویست و هفتاد و پنجمین سالگرد تولد نمایشنامه نویس گوتهولد لسنینگ، اظهار داشت: «دولت دموکراتیک قانون، حق اختلاف را به رسمیت می شناسد، اما اعمال حقوق متفاوت موضوعیت ندارد». وی همچنین اظهار می کند: «من این را نمی خواهم. این برداشت من از کشوری نیست که قرن ها توسط مسیحیت شکل گرفته است» و سپس اظهار می کند «انسان ها با اعتقادات مختلف - مسیحیان، یهودیان، مسلمانان - می توانند با هم برابر زندگی کنند و این برای همه خوب است».

فرانک پتر که درباره اهمیت این نمایشنامه و یادبود راو از آن بحث کرده است، اظهار می کند:

«اشاره وی به نتان حکیم نه تنها به عنوان مدرکی برای اثبات امکان پذیری تکثرگرایی مذهبی و تأثیرات مفید آن بر جامعه است: «انسان ها با عقاید مختلف - مسیحیان، یهودیان، مسلمانان - می توانند با یکدیگر برابر زندگی کنند و این برای همه خوب است». موضوع مهمتر از آن است، زیرا به راو اجازه می دهد رابطه بین اعتقاد فردی، نظم حقوقی و هویت ملت آلمان را باز تعریف کند. ارزیابی مجدد راو از قدرت قانون برای شکل دادن به هویت آلمانی بر اساس قیاسی است که در اینجا بین آلمان چند دینی امروز و فلسطین در زمان نتان حکیم گرفته شده است».

چه کنایه آمیز است که داستان این نمایشنامه در فلسطین می گذرد.

در از بین بردن ظرایف یا در واقع عقل سلیم که تصویب تعریف اتحاد بین المللی یادبود هولوکاست از یهودستیزی اقتضا می کرد، آتش شوونیستی آلمان شعله ور شد. آلمانی بودن به معنای طرفداری از اسرائیل و ضد فلسطینی بودن است و از این پس بدون کنایه، نادیده گرفتن برابری را به عنوان دلیلی برای سلب تابعیت مسلمانان، بیش از هر چیز به دلیل جنسیت زدگی، مورد استناد قرار می دهد. علی رغم ایجاد انبوه شهروندان جدید و در واقع ساکنان جدید، تضاد بین دو ایده آلمان نتوانسته است این شرایط را به عنوان یکی از صورت های کثرت گرایی معنا بخشد. در حال حاضر مسلمانان به دلیل

اعتقاداتی که ممکن است داشته باشند یا نداشته باشند از نظر (بخوانید قوم یا مسیحیت) آلمانی برای «پذیرفته شدن» مورد بازخواست قرار می گیرند و این حق [آلمانی ها] دانسته می شود که مایل باشند یا نباشند.

در حالی که دیدگاه های مسلمانان در مورد همجنس گرایی یا دیدگاه های درک شده در مورد جنسیت نکوهش می شود و از آن به عنوان مانعی برای شهروندی یا مشارکت مدنی استفاده می شود، هیچ فرایند معادلی برای لغو مشارکت یا حقوق آلمانی های قومی / مسیحی که مایل به نگه داشتن اعتقادات شخصی خود یا عقاید نژادپرستانه ای هستند که مبنای انسانی دیگران را انکار می کنند وجود ندارد. در روایت رسمی، چنین آلمانی وجود ندارد. همانطور که الگوهای رأی گیری برای جناح راست و احزاب راست افراطی نشان می دهد و همانطور که صداهای فزاینده ای از نژادپرستی ضد مسلمان در طیف سیاسی نیز نشان می دهد، این نوع از آلمانی ها به وفور وجود دارند.

**در حالی که دیدگاه های
مسلمانان در مورد
همجنس گرایی یا دیدگاه های
درک شده در مورد جنسیت
نکوهش می شود و از آن به
عنوان مانعی برای شهروندی یا
مشارکت مدنی استفاده می شود،
هیچ فرایند معادلی برای لغو
مشارکت یا حقوق آلمانی های
قومی / مسیحی که مایل به نگه
داشتن اعتقادات شخصی خود یا
عقاید نژادپرستانه ای هستند که
مبنای انسانی دیگران را انکار
می کنند وجود ندارد.**

بسیاری از افراد در آزمون تابعیت با نمره های مختلف رد می شوند. مهمتر از همه، شاید خود صدراعظم مکرک مخالف قانونی شدن ازدواج همجنسگرایان در سال ۲۰۱۷ بود و حزبش همیشه با آن مخالفت جدی داشته است و راجع به همجنسگرایی با عقاید مسلمانان که بر اساس ارزش های دینی آنها

است همسو بوده است. اگر این دیدگاه ها یک سیاست محافظه کارانه طبیعی تلقی شود، باید آلمان برای بهبود ملت تجزیه شده خود، سیاست و ارزش های قابل قبول مسلمانان و سایر اقلیت ها را مجاز بشمارد. برابری و کثرت گرایی آسان نیست. این امور اغلب آشفته هستند. روش های آنها باید دائما بررسی و بازبینی شود و همیشه بین ایده ها، ایدئولوژی ها، ارزش ها و هنجارهای رقابت کننده همه افراد که فضای مشابهی دارند، تنش وجود دارد.

کدام آلمان؟ اشتراک فضا یا اخراج؟

مبارزات تبلیغاتی ای.اف.دی در سال ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ باعث تعجب در داخل و خارج از کشور شد. این موضوعات اکنون فراموش شده اند - عادی سازی شده اند. یکی خواستار مدارس عاری از اسلام بود که یادآور همان سخنان دوران نازی ها است که خواستار عاری شدن از یهودیت، یعنی مناطق بدون ساکنان یهودی بود. در چنین جایی، دختران مدرسه ای با شورت های کوتاه و دامن های تقریباً نامرئی در محیط سفیدپوست عاری از اسلام خود راحت هستند. این جنسی کردن تا حدی نگران کننده کودکان دختر، اگرچه کمتر مورد توجه قرار گرفته است، سال گذشته با انتشار پوسترهایی که از جمله یکی از آنها با عنوان «برقع؟ ما بیکنی را ترجیح می دهیم» بود، اعلام شد. این شعار روی عکس دو زن با بیکنی نسبتاً محو نقش بسته بود که از پشت دیده می شود. همانطور که هرناوندز-آگیلار و سارا براکه استدلال می کنند، این گزینه مشترک بدن زنانه، ایده آلمانی «اصیل» است. این ایده زنانگی آلمانی که به اصطلاح الگوی رهایی است، در پوستر دیگری نیز مورد استناد قرار گرفته است: زنی باردار که لیخنند می زند - بخش اعظم سرش در تصویر نیست - روی زمین دراز کشیده است و این شعار بالای آن نوشته شده است: «آلمانی های جدید؟ ما خودمان آنها را خواهیم ساخت» [اشاره ای نژادپرستانه مبنی بر اینکه آلمانی های جدید نباید توسط مهاجران، بلکه توسط زاد و ولد زنان با قومیت آلمانی به وجود بیاید].

در عصبانیت در مورد رسوایی «حمله جنسی مهاجر» کلن در سال ۲۰۱۵، هنگامی که گروه های مهاجر به حمله به زنان در جشن های سال نو در شهر متهم شدند، اظهار

که در بالا ذکر شد) به صورت دموکراتیک، ضروری است.

با این حال، دولت و نهادهای آن باید رهبری کنند. یک تعهد قوی و صریح در قبال تابعیت کامل مسلمانان و تمام اقلیت‌های نژادی باید توسط دولت انجام شود. رژیم‌های تبعیض آمیز شهروندی به عنوان مثال مسائل مربوط به تابعیت مضاعف و زبان سیاست تبعیض آمیز مانند «سابقه مهاجرت» باید حذف شود.

همانطور که قبلاً گفته شد، کافی نیست که برخی وزیران، یا حتی صدراعظم صدهای آشتی جویانه درباره نقش اسلام و مسلمانان یا سایر اقلیت‌های نژاد پرست بسازند، در حالی که سایر شخصیت‌های سیاسی، گروه‌ها و احزاب در طیف سیاسی می‌توانند بدون مجازات اهریمن‌سازی کنند. برای بحث درباره اقلیت‌های نژادی باید یک چارچوب سازگار و بدون تبعیض وجود داشته باشد. لازم است عدالت در گفتار سیاسی عادی‌سازی شود، انحرافی که به درستی انحراف از هنجارهای اساسی دانسته می‌شود، بایستی تحریم شود. به بیان ساده، رویه‌های انضباطی و حتی حقوقی و همچنین عدم پذیرش فرهنگی باید علیه سیاستمدارانی که به دنبال اهریمن‌سازی از مسلمانان هستند، انجام شود.

واضح است که درک عمیق و گسترده‌ای از موضوعات اجتماعی در کل سیاست عمومی آلمان مورد نیاز است و این تنها زمانی می‌تواند اتفاق بیافتد که گفتمان سیاسی دولت و نخبگان سیاسی آن به جای اهریمن‌سازی، دقت خود و یک تابعیت «جدید» برای همه را تقویت کنند.

آرزو مرالی نویسنده و محقق مستقر در لندن، انگلستان است. وی یکی از بنیانگذاران موسسه اسلامی حقوق بشر است که قبلاً سردبیر روزنامه بین الملل فلسطین و در حال حاضر یکی از سردبیران لانگ و یو است. وی به همراه سعید رضا عاملی و ابراهیم محسنی آهویی در آثار جدیدی، در مطالعه تجارت مسلمانان از نفرت و تبعیض در آلمان و اثرش همکاری کرده است. او یکی از نویسندگان کتاب محیط نفرت: امر هنجار جدید در خصوص مسلمانان در انگلیس و کتاب‌ها، گزارش‌ها و مقالات دیگری در مورد اسلام‌هراسی است. او را می‌توانید در توئیتر با نشانی @arzumerali پیدا کنید.

چگونه می‌توان روایت را تغییر داد؟

جدیدترین اثر موسسه اسلامی حقوق بشر در مورد الگوی نفرت سلطه روابط بین فرهنگی مربوط به آلمان است. این اثر توصیه‌های مفصل تری دارد اما مواردی از آن در زیر شرح داده شده است. بسیاری از آنها، با سایر تجربیات «ملی» دیگر، مشترکاتی دارد و انگلیس، با وجود همه موارد، قابلیت اندکی برای اطلاع رسانی دارد. لازم است آموزش شهروندی ظریف و قوی در سراسر مدارس به عنوان بخشی اجباری از برنامه درسی در آلمان طراحی و ارائه شود. این می‌تواند و باید درک زمینه‌ای از تاریخ طولانی مهاجرت و تنوع فرهنگی اروپا و آلمان و همچنین تعامل با حقوق و برابری‌های شهروندی داشته باشد که مبتنی بر رعایت تفاوت است.

پروژه داستان مهاجرت ما، به دانش آموزان انگلیسی و در واقع هر کسی را که مایل به یادگیری دو هزار سال مهاجرت پی در پی به انگلستان است، اطلاعات ارائه می‌کند و فقدان یک قومیت واحد را برای هر کسی که انگلیسی واقعی است، برجسته می‌کند. آلمان به عنوان یک کشور مهاجران به خارج و داخل (قبل از جنگ جهانی دوم، آلمانی‌ها یکی از اقوام بسیار مستقر در اروپا، به ویژه در شرق آن بودند) می‌تواند از نگاه طولانی به تاریخ قومی، مذهبی و ملی آن بهره‌مند شود. همانطور که به طور خلاصه بحث شد، مسلمانان در آن تاریخ نقش بسیار طولانی تری از آنچه روایت‌های فعلی ارائه می‌دهد دارند. حضور تاریخی مسلمانان در آلمان و تعاملات بین تاریخ و فرهنگ آلمان با اسلام و مسلمانان نیاز به آموزش در کلاس‌های تاریخ و ادبیات در مدارس دارد.

برقراری مجدد ایده مسیحیت به عنوان ایمان و نه ملت نقشی است که هم دولت و هم کلیساهای مستقر در آلمان باید در آن شرکت کنند (به توصیه دیوان عدالت اروپا به آلمان مبنی بر اینکه کلیساهای نباید از قوانین ضد تبعیض مستثنی شوند مراجعه کنید). لازم به ذکر است که نمونه‌های بسیاری از اقدامات خوب کلیساهای و رهبری کلیسا در مورد مسئله اسلام‌هراسی نیز وجود دارد. نقش هنرها نه تنها در ارتقاء چشم‌انداز (در کنار رسانه‌های خبری) بلکه در گیر کردن صدای مسلمانان در آن روند (همانطور

نظر کمی در مورد «خود» آلمانی‌ها در مورد تجاوز جنسی وجود داشت. این حملات توسط مفسران سیاسی و اجتماعی به عنوان روش دیگری برای متهم کردن مسلمانان به ویژه راجع به نگرش زن‌ستیزانه و خشونت آمیز نسبت به زنان - یعنی هر آنچه در آزمون‌های شهروندی قرار بود از آن جلوگیری شود - مورد استفاده قرار گرفت.

در این نوع تفکر حقوقی جادویی خطی علی وجود دارد: اجازه دهید مردان مسلمان با زنان دست ندهند - و این همان اتفاقی است که می‌افتد. همانطور که کوراچ اظهار می‌کند، در حالی که هیچ مدرکی وجود ندارد که تعداد زیادی از حملات توسط مردان (با پیشینه) مسلمان انجام شده باشد - فقط تعداد نامشخصی مردان مسلمان توسط پلیس دستگیر شده‌اند که به وضوح نمایه‌ای از آنها بود - نه در مورد نظرات اکثر جامعه آلمان در مورد تجاوز جنسی و خشونت جنسی. طبق نتایج نظرسنجی کمیسیون اروپا که در سال ۲۰۱۶ منتشر شد، مدت کوتاهی پس از حادثه بدنام کلن، ۲۷ درصد از آلمانی‌ها معتقد بودند که رابطه جنسی بدون رضایت در برخی شرایط، از جمله در مواردی که قربانی «لباس تحریک آمیز پوشیده است» و «به طور واضح نه گفته نمی‌شود و مقابله یا مقاومت نمی‌شود» قابل قبول است. طبق مطالعه‌ای که توسط وزارت امور خانواده فدرال (آلمان) انجام شد، از هر هفت زن در آلمان یک نفر خشونت جنسی را تجربه می‌کند. از هر چهار زن یک نفر - صرف نظر از سطح تحصیلات یا وضعیت اقتصادی اجتماعی - در معرض خشونت خانگی قرار دارد. عاملان این امر تقریباً همیشه مردانی هستند که از نظر دین، سوابق تحصیلی، سطح تحصیلات یا موقعیت اجتماعی هیچ تمایز قابل توجهی در بین آنها وجود ندارد. همانطور که کوراچ می‌پرسد، چه عواملی باعث می‌شود که این حملات به زنان در مقایسه با حملات در کلن «یک واقعه عادی» به نظر برسد؟

اگر مسلمانان می‌خواستند این روایت را معکوس کنند، می‌توانیم اینطور استدلال کنیم که اجازه بدهید یک مرد آلمانی با یک زن دست بدهد و این همان اتفاقی است که می‌افتد؛ به جز اینکه مسلمانان قدرت و امتیازی (و شاید تعصبی) برای ارائه چنین ادعایی ندارند.

اسلام شیعی، برنده اجتماعی آخرین جنگ قره باغ

هنگامی که درگیری بر سر منطقه مورد مناقشه نگورنو-قره باغ بعد از تقریباً سی سال دوباره آغاز شد، مردم در سراسر جهان، از جمله مسلمانان، اغلب آن را از زوایایی سطحی مشاهده می کردند. زوید جو گاشویلی استدلال می کند که تأثیر دین، به ویژه اسلام و خصوصاً اسلام شیعی، به طریقی تکامل یافته است که مسلمانان و دیگر ناظران غیر منطقه‌ای قادر به درک آن نیستند.

مبانی

از آنجا که تحلیلگران و اندیشکده‌های سیاسی بر روی بررسی نتایج ژئوپلیتیک آخرین جنگ در قره باغ اشغالی در ارمنستان تمرکز می کنند، توجه به نتیجه اجتماعی این جنگ یک چشم‌پوشی آشکار است. برخلاف نظر رایج، درگیری بین آذربایجان و ملی‌گرایان ارمنی اختلاف مذهبی نیست. دین در بسیج اجتماعی هر دو طرف نقش دارد، اما نه یک کاتالیزور و نه یک نیروی محرک است. درگیری در درجه اول بر سر سرزمین است.

بعد از ایران، آذربایجان - با حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد جمعیت - بالاترین نسبت مسلمانان شیعه در جهان را دارد. این چیزی است که برای اکثر مسلمانان خارج از کشور، به ویژه در جهان انگلیسی زبان، شناخته شده نیست. پیش از آنکه آذربایجانی‌ها به زور در امپراتوری روسیه و بعداً به اتحاد جماهیر شوروی ملحق شوند، نقش تاریخی محوری در اعتلای اسلام شیعی داشتند. سلسله صفوی و قزلباش آذری بودند. بسیاری از وزنه‌های علمی معاصر شیعه از جمله آیت الله خویی و علامه طباطبائی، از نژاد آذری هستند.

واقعیت اصلی دیگری که تاکنون توسط رسانه‌های جریان اصلی تا حد زیادی نادیده گرفته شده است این است که علاوه بر قره باغ، شبهه نظامیان ملی‌گرای ارمنستان هفت منطقه دیگر از آذربایجان را که در مرز قره باغ هستند، اشغال و پاکسازی قومی کرده‌اند. درگیری‌های اخیر بیشتر در این مناطق الحاقی رخ داده است. با حضور فعلی نیروهای حافظ صلح روسی،

بیشتر قره باغ همچنان تحت کنترل شبه نظامیان ارمنستان است.

مفاهیم اساسی

تجزیه و تحلیل دقیق از آخرین جنگ در قره باغ توسط مراکز معتبر سیاست‌گذاری موافق این ایده است که مسکو در آخرین جنگ قره باغ بدون نبرد مستقیم، پیروز شده است. بدون شک روسیه یک پیروزی بزرگ سیاسی به دست آورده است. اما پیروز اصلی دیگر، یعنی به اصطلاح برنده اجتماعی آن، اسلام شیعی است.

این مقاله بیشتر از زاویه سیاسی اجتماعی معاصر به اصطلاح شیعه می‌پردازد. مقاله حاضر، در بحث راجع به موضوعات معاصر پیرامون جنگ قره باغ، اسلام شیعی را به معنای دقیق کلامی و فقهی آن به کار نمی‌برد. در این تحلیل هنگام اشاره به موضوعات معاصرتر پیرامون جنگ قره باغ، تعریف از شیعه چیست؟ تعریف در اینجا متفاوت است.

پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ [میلادی برابر با ۱۳۵۷ هجری شمسی] در ایران، مراکز قدرت امپریالیستی و جانشینان آنها فعالانه شروع به تعریف «اسلام واقعی» به عنوان هر چیزی کردند که مانع گسترش انقلاب شود. خواه یک جنبش و خواه اشخاصی که با دستان درهم گره زده [نشانه اهل تسنن] یا در کنار هم نماز می‌خوانند، تا زمانی که انقلاب اسلامی تحت فشار قرار نگرفته بود و در سطح سیاسی با آن مخالفت نمی‌شد، اهمیت چندانی نداشت. بنابراین، هر فرافکنی، توانمند سازی و نمودی از

اسلام که روایت و ارکان اساسی برنامه سیاسی اجتماعی توحید-محروانه امام خمینی (ره) را به چالش نکشد، اسلام شیعه است.

در ذکر یک نکته عملی، اگر نویسنده این مقاله می‌خواست کتابی در مورد احیای اسلامی قرن گذشته بنویسد، سید قطب، مولانا مودودی، رمضان شاله، فتحی شقاقی، دکتر کلیم صدیقی، با آیت الله شهید محمد باقر صدر تفاوتی نداشت. همچنین مقتدی صدر، آیت الله صدیق شیرازی، یاسر الحیبی یا صبحی الطفیلی نیز با عبدالرحمن السدیسسی یا عبدالله بن بیع تفاوت نخواهند داشت. چهره‌هایی مانند مودودی و دکتر کلیم در عین سنی بودن، بیش از ریاض یا آنکارا به دیدگاه اسلامی قم و تهران نزدیک بودند. همین امر در مورد طرف مقابل نیز صدق می‌کند. چهره‌هایی مانند آیت الله صادق شیرازی یا صبحی الطفیلی در عین شیعه بودن، بیش از آنکه با دیدگاه قم یا نجف مطابقت داشته باشند با دیدگاه ریاض درباره اسلام در جهان مدرن مطابقت دارند.

جنگ‌های قره باغ و اسلام

کسانی که اولین جنگ قره باغ را در دهه ۱۹۹۰ تجربه نکرده‌اند و یا با جزئیات صحیح جنگ آشنا نیستند، ممکن است متحیر باشند که چرا از امام خمینی (ره) یا سید قطب در رابطه با آن نام برده می‌شود. امیدوارم که تجزیه و تحلیل زیر این ابهام را رفع کند. قبل از عزیمت به دوره معاصرتر و مسائل مربوط به درگیری در قره باغ، باید در نظر داشت که در خود منطقه قره

جنگ قره باغ، مرکزیت اسلام به عنوان یک نیروی بسیج اجتماعی برجسته می‌شود. آزادسازی هر روستا و شهری در جریان درگیری‌های اخیر، آذان (اذان مسلمانان) را به دنبال داشت. فیلم‌های مربوط به نماز خواندن سربازان آذربایجانی در جبهه‌های جنگ و روایت منظم شعرها (لطیمه) در ستایش از ائمه اهل بیت (ع) در آغاز آخرین جنگ، اغلب برخی از بینندگان را گیج می‌کرد. برخی از کاربران شبکه‌های اجتماعی آذربایجانی اغلب تصور می‌کردند که این فیلم‌ها جعلی است و از جنگ ایران اسلامی علیه صدام حسین در دهه ۱۹۸۰ کپی شده است. با ادامه جنگ، فضای وبلاگی و رسانه‌های اجتماعی آذربایجان مملو از فیلم‌هایی از سربازان آذربایجانی شد که به یاد ائمه اهل بیت (ع) بودند. ووسال ممدوف حتی یکی از تبلیغ کنندگان ملحد شناخته شده آذربایجان در پیام توئیتر خود نوشت که در حالی که هنوز بی دین است، نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که این اسلام است که نیروهای مسلح آذربایجان را بسیج کرده و روحیه جنگیدن آنها را بالا می‌برد.

آذربایجان، اسلام و پویایی داخلی

افرادی که با پویایی سیاسی داخلی آذربایجان آشنا نیستند ممکن است غافلگیر نشوند. اکثر دولت‌های کشورهای مسلمان از اسلام به عنوان فریادی برای جنگ و کاتالیزوری برای تحرک اجتماعی استفاده می‌کنند. مستبدانی مانند صدام حسین، معمر قذافی و سلطنتی سعودی، همه از اسلام به عنوان سرپوش استفاده کرده‌اند. آنچه در آذربایجان متفاوت است این است که رژیم خانواده علی اف که بیش از ۲۵ سال بر آذربایجان حکومت می‌کند، خود را به عنوان یک دروازه‌بان سکولار معرفی می‌کند و از آذربایجان محافظت می‌کند تا «به عقب» و به سمت اسلام نیچد.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی، بنیانگذار رژیم فعلی، حیدر علی اف، یک ژنرال کا.گ.ب. و یک مقام عالی رتبه کمونیست بود. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خانواده علی اف قدرت را غصب کردند و دولت را به یک موضوع خانوادگی تبدیل کردند. نقش اسلام به

حالا دیگر موضوع این نیست. در درگیری اخیر، مراکز بسیج در آذربایجان تحت تأثیر تعداد داوطلبانی که مایل به ثبت نام در خط مقدم هستند، سرشار از جمعیت شده است. هنگامی که با یکی از پیشکسوتان جنگ قره باغ در دهه ۱۹۹۰ صحبت کردم، وی از سطح بالای انگیزه‌های اجتماعی برای پیوستن به جنگ در مقایسه با دهه ۱۹۹۰ افتخار و حیرت می‌کرد.

در طول جنگ اول قره باغ، دین نقش مهمی در بسیج ملی گرایان ارمنی در جنگ برای اشغال قره باغ داشت.

آزادسازی هر روستا و شهری در جریان درگیری‌های اخیر، آذان (اذان مسلمانان) را به دنبال داشت. فیلم‌های مربوط به نماز خواندن سربازان آذربایجانی در جبهه‌های جنگ و روایت منظم شعرها (لطیمه) در ستایش از ائمه اهل بیت (ع) در آغاز آخرین جنگ، اغلب برخی از بینندگان را گیج می‌کرد.

ووسال ممدوف یکی از تبلیغ کنندگان ملحد شناخته شده آذربایجان در پیام توئیتر خود نوشت که در حالی که هنوز بی دین است، نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که این اسلام است که نیروهای مسلح آذربایجان را بسیج کرده و روحیه جنگیدن آنها را بالا می‌برد.

بنابراین، یک پرسش مطرح می‌شود که چه عواملی در جامعه آذری تغییر کرده است که اکنون میلیون‌ها نفر را به ابراز تمایل خود در جان سپردن برای حاکمیت ارضی کشورشان تحریک می‌کند؟ پس از صحبت با چند داوطلب، جانباز و مشاهده ده‌ها فیلم مستند منتشر شده از خط مقدم

باغ، اسلام شیعی ریشه‌های تاریخی بسیار عمیقی دارد.

نویسنده این مقاله با چند نفر از افراد مسن از منطقه لاجین صحبت کرده است. آنها اشاره کردند که مهاجران اولیه مسلمان به این منطقه عمدتاً علمای شیعه مورد آزار و شکنجه بودند که از حجاز و سایر مناطق جهان عرب فرار کرده بودند. بزرگان تأکید کردند که دهکده هوکاز تلفظ آذری شده حجاز است. روستای دیگر بسیار نزدیک به آن علی گولو نامیده می‌شود، که به معنای خادم علی به عنوان اشاره‌ای به هویت شیعی است. روستایی در نزدیکی علی گولو، سید لر، به معنی سیدها، نامیده می‌شود که نام عمومی رایجی است که به آل محمد (ص) و فرزندان آنان داده می‌شود.

در طول جنگ اول قره باغ، دین نقش مهمی در بسیج ملی گرایان ارمنی در جنگ برای اشغال قره باغ داشت. در اصطلاحات ساده، روایت ارمنی به شرح زیر است: آذربایجان یک کشور مسلمان-ترک تازه تاسیس است و از همان ابتدای شکل گیری یک رابطه خونی و تاریخی با ارمنه دارد. بنابراین، ارمنه، مردم اولین دولت مسیحی جهان، باید از جامعه و سرزمین خود دفاع کنند تا تحت سلطه مسلمانان قرار نگیرند.

در طول دهه ۱۹۹۰ مطبوعات روسی به طور منظم مقالاتی را در مورد اعضای کلیسای مسیحیان ارمنستان در جبهه‌های نبرد در قره باغ منتشر می‌کردند. بنابراین، هنگامی که درست در آغاز آخرین جنگ قره باغ، تصویری از یک کشیش ارمنی مسلح، پدر هوانس، ظاهر شد که یک مسلسل در دست داشت و از طریق کاربران ارمنی تحت هشتگ ایمان و قدرت در اینترنت رواج یافت، برای کسانی که جنگ قره باغ ۱۹۹۰ را دیده‌اند، چندان تعجب‌آور نبود. در دهه ۱۹۹۰، دین نقشی ظاهری در آذربایجان داشت. آذربایجان تازه استقلال یافته‌ای که تازه از اتحاد جماهیر شوروی الحادی جدا شده بود، شروع به کشف مجدد هویت اسلامی خود کرده بود.

کمبود انگیزه ایدئولوژیک باعث کمبود جوانانی شد که مایل به جنگ برای حاکمیت ارضی آذربایجان در دهه ۱۹۹۰ بودند. پرداخت رشوه برای جلوگیری از فراخوانده شدن به جبهه، روش متداول کسانی بود که توانایی خرید آن را داشتند.

عنوان استتار برای یک رژیم بعثی در عراق یا جمهوری عرب لیبی یک پدیده طبیعی بود، زیرا حداقل در یک سطح تشریفاتی، برای جوامع آن رژیم‌ها، اسلام بخشی اساسی از هویت آنها بود. در بیشتر کشورهای مسلمان اتحاد جماهیر شوروی سابق، اسلام به ایفای نقش بسیار جزئی در هویت اجتماعی تقلیل یافته است. در زمان استقلال، زمام قدرت در ایالات تازه مسلمان مستقل اتحاد جماهیر شوروی سابق که توسط روسای سابق کمونیست تشکیل شده بود، ربوده شد. همه نخبگان حاکم که موفق به تحکیم قدرت شدند، مقامات عالی رتبه قبلی کا.گ.ب. یا دفتر سیاسی اتحاد جماهیر شوروی بودند. رژیم‌های حاکم تازه تأسیس اطمینان یافتند که اسلام در کشورهای مسلمان تازه استقلال یافته یک حاشیه یا در بهترین حالت یک پدیده کاملاً تحت کنترل دولت باقی بماند. جمهوری آذربایجان نیز از این قاعده مستثنی نبوده است و از زمان استقلال، رژیم علی اف سرکوب اکثر اشکال احیای اسلامی در آذربایجان را آغاز کرد. از ممنوعیت‌های رسمی حجاب گرفته تا زندانی کردن، کشتن و شکنجه فعالان برجسته اسلامی آذربایجان، دانشمندان و روزنامه نگاران. رژیم علی اف خود را کاملاً مخالف احیای ارگانیسم اسلام در آذربایجان معرفی کرد. پس از سال ۲۰۱۵ هنگامی که رژیم علی اف به جنبش وحدت مسلمان حمله کرد و رهبری آن را به زندان انداخت، خانواده علی اف یک پروژه سیاسی بلند مدت را برای پرورش بخشی از وفاداران علمای اسلامی در آذربایجان آغاز کردند. طی پنج سال گذشته ثابت شده است که این استراتژی تا حدی موفق است. بیانیه‌ها، نوشته‌ها و فعالیت‌های اجتماعی بسیاری از دانشمندان اسلامی و سازمان‌های غیردولتی غیر رسمی در آذربایجان کمتر سیاسی شده و انتقاد کمتری نسبت به رژیم حاکم داشته است.

با این وجود، موفقیت رژیم در تحقق بخشیدن به جنبش اسلامی در جمهوری آذربایجان بسیار دور از انتظار بوده است. به عنوان مثال، واعظ برجسته حاجی شاهین حسینی، که تا زمان ارتباط رسمی خود با رژیم، شورای مذهبی قفقاز را کنترل نمی‌کرد و به عنوان یک مبلغ مستقل معتبر

دیده می‌شد، واکنش شدیدی برای ارتباط گرفتن با شورای مذهبی قفقاز دریافت کرد. همچنین، علمای زندانی اسلامی مانند دکتر موسوم صمدوف، طاله باقرزاده و آبگل سلیمان اف نه تنها به احترام و پیروی گسترده ادامه می‌دهند، بلکه به معیار اصالت اسلام در آذربایجان تبدیل شده‌اند.

از همان آغاز جنگ اخیر قره باغ، اعضای جنبش اتحاد مسلمانان، فارغ التحصیلان حوزه‌های علمیه قم و بسیاری از مسلمانان معمولی ستون فقرات نیروهای ذخیره نظامی آذربایجان را به عنوان داوطلب تشکیل دادند. رژیم علی اف که به دلیل ممنوعیت ادبیات اسلامی و محدود کردن فعالیت‌های علما و مبلغین مستقل اسلامی شناخته می‌شود، ناگهان شروع به بستن چشم بر روی سربازان و افسران آذربایجانی کرد که از جبهه‌های جنگ فیلم‌های اسلامی بسیاری منتشر می‌کردند.

از همان آغاز جنگ اخیر قره باغ، اعضای جنبش اتحاد مسلمانان، فارغ التحصیلان حوزه‌های علمیه قم و بسیاری از مسلمانان معمولی ستون فقرات نیروهای ذخیره نظامی آذربایجان را به عنوان داوطلب تشکیل دادند. رژیم علی اف که به دلیل ممنوعیت ادبیات اسلامی و محدود کردن فعالیت‌های علما و مبلغین مستقل اسلامی شناخته می‌شود، ناگهان شروع به بستن چشم بر روی سربازان و افسران آذربایجانی کرد که از جبهه‌های جنگ فیلم‌های اسلامی بسیاری منتشر می‌کردند. در حالی که رژیم علی اف مظاهر اسلامی را در درون ارتش آذربایجان تحمل می‌کند، به طور اجتناب ناپذیر مجبور به پرداخت بهای سیاسی و اجتماعی برای این مصلحت سیاسی است.

در سطح سیاسی، رژیم حاکم قادر خواهد بود تا ظهور مجدد و ارگانیسم اندیشه اسلامی را با تدابیر سیاسی، زورگویی

و کمک‌های خارجی، مهار کند. بسیاری از رهبران و اعضای فعال جنبش اسلامی در آذربایجان یا در زندان و یا در تبعید هستند. سازمان‌های موجود در صحنه از عرصه سیاسی پاک شده‌اند. حتی فعالیت‌های اساسی اجتماعی سازمان‌های ارگانیسم اسلامی نیز قابل تحمل نیست. به عنوان مثال، در تاریخ ۲۰ مارس سال ۲۰۲۰، اعضای جنبش اتحاد مسلمانان به دلیل توزیع ماسک و کارت‌های اطلاعاتی رایگان برای کمک به مهار همه‌گیری ویروس کرونا دستگیر شدند.

با این وجود، مظاهر سیاسی-اجتماعی ظهور مجدد و ارگانیسم اسلام در آذربایجان در طول جنگ اخیر قره باغ صریح و غیر قابل انکار است. ویدئویی که در تاریخ ۲ دسامبر در یک صفحه مشهور فیس‌بوک اسلامی آذربایجانی منتشر شد، شامل یک سرباز آذربایجانی است که خواستار آزادی زندانیان اسلامی است که به دلیل اعتراض به ممنوعیت حجاب در آذربایجان دستگیر شده‌اند. در همان فیلم، آن سرباز خواستار آزادی رئیس جنبش اتحاد مسلمانان، شیخ طاله باقرزاده شد. این یکی از بسیار مظاهر تأثیرگذار عمومی احیای اسلامی در آذربایجان است. در حالی که پیش‌بینی دقیق نتایج سیاسی اسلام در طی جنگ اخیر قره باغ دشوار است، تأثیر اجتماعی آن آشکار و فوری است.

ده‌ها فیلم از سربازان آذربایجانی که برای رسیدن به شهادت در جبهه‌های مختلف دعا می‌کنند و در مورد وقایع نظامی قره باغ از طریق منشور مبارزات امام حسین (ع) در کر بلا بحث می‌کنند، پدیده‌ای را پرورش می‌دهد که اسلام را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از کشور آذربایجان عادی می‌کند. با توجه به تجلیل آذربایجان از صفویه در گفتمان ملی این کشور، ادغام مجدد ذهنی اسلام در امور دولت داری پیامدهای اجتماعی و سیاسی دارد که نباید دست کم گرفته شود. سابقه تاریخی آذربایجان اساساً بر اساس میراث ترکی صفوی آن است، که ادغام اسلام شیعه در دستگاه دولتی ستون اصلی آن بود. درست مانند ایران، که ایدئولوژی اسلام شیعی مورد تحریم دولت «تندروها» و «اعتدال‌گرایان» ایرانی را متحد می‌کند،

اسلام شیعی نقش مشابهی نیز در جامعه آذربایجان دارد.

یکی دیگر از عوامل حیاتی در مورد تجدید حیات ارگانیک شیعه در سطح سیاسی-اجتماعی در طول جنگ اخیر قره باغ، نفوذ نهادهای علمی قم است. آنچه کارشناسان غربی از آن با عنوان واتیکان اسلام شیعی می‌نامند، با حضور دانشمندان آذربایجانی با سوابق تحصیلی از قم در خط مقدم، پیام مهمی ارسال کرد که نقش قم به عنوان یک مرکز مهم مذهبی را نمی‌توان تحت الشعاع پروژه‌های مذهبی قرار داد که توسط رژیم حاکم در باکو پیش می‌رود. از حدود سال ۲۰۱۰، رژیم حاکم در آذربایجان سعی در تدوین نسخه خود از «اسلام شیعی» به صورت عرفی شده دارد. این پروژه عمدتاً توسط مشاور رئیس جمهور سابق، علی حسن اف اداره می‌شد، اما به مرور او حمایت خانواده علی اف حاکم را از دست داد و در سال ۲۰۱۹ اخراج شد. در آذربایجان به طور گسترده‌ای گمان می‌رود که بخشی از دلایل اخراج معتمد مورد اعتماد خانواده علی اف برای این بود که وی موفق به ایجاد وزنه برابری مذهبی بومی در برابر قم و فارغ‌التحصیلان آذری آن نشده بود. سکولار شدن اسلام در آذربایجان یک بعد خارجی نیز دارد. اسرائیل و ایالات متحده بسیار خوشحال خواهند شد که یک نسخه سکولار از اسلام شیعی را به عنوان وزنه مقابل نظام اسلامی ایران ایجاد کنند. اجرای موفقیت‌آمیز یک دستور کار مشابه در میان ملت‌های مسلمان سنی منجر به استقرار رژیم‌های نوع امارات یا بحرین شد اما تا کنون در میان مسلمانان شیعی اجرا نشده است. موضع اسرائیل در مورد استفاده از آذربایجان به عنوان سکوی اطلاعاتی علیه ایران کاملاً آشکار است و بر اینکه آذربایجان باید سکولار بماند قاطع است. در اکتبر سال ۲۰۲۰، وزیر خارجه سابق اسرائیل، آویگدور لیبرمن اظهار داشت که «مهم است که ما در آن منطقه یک کشور [دوست] داشته باشیم، یک کشور مسلمان، مدرن و سکولار».

پیش‌بینی

حفظ سکولاریسم در آذربایجان به معنای ایجاد فضایی است که جامعه مذهبی

آن در تقابل با قم تعریف شود. این در بهترین حالت یک هدف بسیار غیر واقعی است. این امر مستلزم تغییر شکل اصول اصلی شیعه اسلام و به ویژه موسسه مراجع است. در تاریخ اخیر، این اقدام توسط محمدرضا پهلوی در ایران انجام شد که منجر به سقوط رژیم وی شد. آمریکا پس از حمله در سال ۲۰۰۳ تلاش کرد تا همین کار را در عراق انجام دهد. واشنگتن که متوجه شد که این امر غیرممکن است، تغییر مسیر داد و سعی کرد بازی نجف در مقابل قم را ایجاد کند. این استراتژی نتیجه معکوس داد و برعکس آن چیزی شد که ایالات متحده می‌خواست.

سکولار شدن اسلام در آذربایجان یک بعد خارجی نیز دارد. اسرائیل و ایالات متحده بسیار خوشحال خواهند شد که یک نسخه سکولار از اسلام شیعی را به عنوان وزنه مقابل نظام اسلامی ایران ایجاد کنند. اجرای موفقیت‌آمیز یک دستور کار مشابه در میان ملت‌های مسلمان سنی منجر به استقرار رژیم‌های نوع امارات یا بحرین شد اما تا کنون در میان مسلمانان شیعی اجرا نشده است.

در حالی که آذربایجان موقعیت مهم ژئوپلیتیکی را حفظ کرده است، اگر در هم‌مرزی با ایران نباشد، عامل دین نقش حداقلی را ایفا خواهد کرد و اسرائیل در یک جنگ سرد ایدئولوژیکی علیه احیای اسلامی شکست نخواهد خورد. ایستادگی ایران در برابر ناتو و اسرائیل به این زودی‌ها از بین نخواهد رفت، بنابراین اطمینان حاصل خواهد شد که هویت مسلمان شیعه آذربایجان به یک نقش ملموس و قدرت نرم مهم در این بن‌بست جهانی ادامه خواهد داد و ناخواسته جامعه مذهبی آذربایجان را در برابر رژیم سکولار مستبد قرار می‌دهد.

هیچ رهبر یا جنبش اسلامی در آذربایجان قصد ایجاد یک سیستم حاکمیت اسلامی در آذربایجان را ندارد. چندین شخصیت اصلی جنبش اسلامی در آذربایجان به صورت مکتوب اظهار داشته‌اند که جامعه آذربایجان هنوز برای

یک الگوی جامع حاکمیت اسلامی آماده نیست. با این وجود، نقش اسلام، همانطور که آخرین جنگ قره باغ به وضوح نشان داده است، مانند آنچه در ترکیه اتفاق افتاده است، به طور ارگانیک در تمام سطوح جامعه نفوذ خواهد کرد. در حالی که تلاش‌های رژیم‌های عضو ناتو دهه‌ها در اطمینان از باقی ماندن ترکیه به عنوان اقمار سکولار غرب گرا صرف شده است، قدرت گرفتن حزب عدالت و توسعه معایب این رویکرد را برجسته کرد و تأثیرات ژئوپلیتیکی قابل توجهی برای رژیم‌های عضو ناتو به همراه داشت.

جامعه آذربایجان بیش از ۷۰ سال تحت نظام الحادی اتحاد جماهیر شوروی به سر برد، اما همه اینها اسلام را از زندگی عمومی و شخصی ریشه کن نکرد. این واقعیت که طی ۳۰ سال، علی‌رغم فشارهای شدید داخلی و خارجی، اسلام توانست به یکی از مهمترین فریادهای تجمع جامعه آذربایجان در مورد مسئله‌ای مهم مانند قره باغ تبدیل شود، نشان می‌دهد که متخصصان داخلی و خارجی قدرت احیاگر دین در میان آذربایجانی‌ها را دست کم گرفته‌اند.

چگونگی تعامل بین رژیم علی اف و جامعه مسلمان شیعه بیش از همه به این بستگی دارد که رژیم حاکم برای از بین بردن نقش احیاگر اسلام شیعه پس از رفع هیاهوی جنگ اخیر قره باغ، تصمیم بگیرد. اگر رژیم علی اف سعی کند سلطه اجتماعی خود را از طریق مهندسی اجتماعی تجاوزگرانه معمول خود تحمیل کند، با واکنش روبرو خواهد شد. جامعه مذهبی بعد از جنگ قره باغ، درست مثل جامعه گسترده تر، احساس اعتماد به نفس پیدا کرده است و اجازه نمی‌دهد خودش را تحت فشار ببیند. از طرف دیگر، اگر رژیم علی اف همه چیز را به حال خود رها کند، رشد اجتماعی ارگانیک شیعه ادامه خواهد یافت و دیر یا زود بیشتر به حوزه سیاست سرریز خواهد کرد.

زویو جواگاشویلی بیش از هشت سال است در مورد موضوعاتی عمدتاً راجع به اتحاد جماهیر شوروی سابق می‌نویسد. وی در رشته روابط بین‌الملل تحصیل و مطالعات بازرگانی را در سطح دانشگاه تدریس کرده است.

نظارت بر صمیمیت

درونی سازی روایت‌های حکومتی درباره خود، به ویژه به عنوان یک فرد یا یک گروه، محصول جانبی رایج و مسلماً اساسی سیاست‌های دولت است که با هدف کنترل مخالفت‌ها، به ویژه از سوی اجتماعات اقلیت صورت می‌گیرد. نیوشا باستانی استدلال می‌کند که سیاست پیشگیری [یا پریونت] در انگلیس، در سلسله مراتب نژادی و هنجارهای طبیعی زندگی، تفکر و مهمتر از همه مقاومت مسلمانان نفوذ کرده است.

تعبیه ساختارهای نظارتی در زندگی روزمره، مسلمانان را در کنار سایر افراد تشویق می‌کند که «مانند کشور ببینید». این مقاله به یکی از نتایج ساختارهای نظارتی خشونت‌آمیز علیه مسلمانان - یعنی داخلی سازی بالقوه آن توسط مسلمانان در فضاهای عمومی و صمیمی - می‌پردازد. حکمرانی از طریق نظارت با طبقه‌بندی افراد به هویت‌های مسطح و عارضی - از طریق گروه‌بندی‌هایی مانند نژاد، جنسیت، طبقه، مذهب و توانایی - و تصمیم‌گیری بر اساس مفروضات مربوط به این هویت‌ها کار می‌کند. از طریق نظارت، مسلمانان به عنوان «تروریست‌های بالقوه» یا «در معرض رادیکالیسم» آسیب‌پذیر می‌شوند، سپس [این نظارت] مسلمان بودن را تعریف و آن را بی‌بنیاد می‌کند. وقتی ساختارهای هویتی مسلمانان درونی می‌شوند، آنها نمی‌توانند تلاش کنند تا خود را خارج از شرایط تقلیل داده شده توسط حاکمیت ببینند. در کتاب مجموعه مقاله جدید با عنوان من از محکوم کردن امتناع می‌ورزم: در برابر نژادپرستی در سطح امنیت ملی مقاومت می‌کنم (قریشی، ۲۰۲۰)، سهمیه منظور خان و یاسر مرسی با صراحت درباره دشواری تصور خود در خارج از این نگاه غالب می‌نویسند. منظور خان می‌نویسد که «ما دانش بیشتری در مورد چگونگی درک هویت خود توسط دیگران داریم تا آنچه که راجع به شرایط خودمان می‌دانیم» (۲۰۲۰، ۱۸۸-۹). مرسی درباره «مسلمانی» می‌نویسد که توسط «جنگ علیه ترور» ساخته شده است و به عنوان سایه عمل می‌کند (۲۰۲۰، ۱۳۷-۱۴۸).

من نگاهی را که آنها در اینجا از آن صحبت می‌کنند به عنوان دیدگاه سفیدپوست لیبرال «جنگ علیه ترور» گسترش می‌دهم. به ویژه برای دولت نظارتی این ایده مهم است که مسلمانان ذاتاً در «غرب» جایگاه ندارند. عادت «دیدن مثل دولت» باعث می‌شود مسلمانان با تجربه سرزنش‌آمیز «دیگری بودن» خود درونیشان در «غرب» احساس بیگانگی کنند. این احساس شکست آنها به دلیل احساس «دیگری بودن» به عنوان خطری برای جامعه است. در عین حال، اطمینان بیش از حد در هویت دینی فرد نیز «بنیادگرایی» دانسته می‌شود. دینداری مسلمانان خطرناک به نظر می‌رسد اگر آنها بیش از حد «عمل کنند» یا متعهد باشند، یا برعکس، اگر آنها بیش از حد «خجل» باشند و آن را عیان نکنند. بنابراین، روش قابل قبول مسلمان بودن در محدوده خفقان آور کوچکی قرار می‌گیرد که نه خیلی متعهدانه باشد و نه بیش از حد خجل‌وارانه شود - ایمن‌ترین راه مسلمان بودن، دوگانگی در مورد دینداری است. این پویایی، مسلمان بودن را به شکل استعاره‌های ساکن مسطح در می‌آورد و دامنه را برای فرهنگ‌سازی فضاهای مسلمانان با شرایط مختلف و پرورش کنجکاوی معنوی و دینی محدود می‌کند. در انگلیس، دولت از طریق تأمین بودجه ضد افراط‌گرایی برای تأثیرگذاری فیزیکی بر کنش گروه‌های جامعه، از جمله سایر روش‌ها، نگاه و تعریف خود را در مورد سنخیت مسلمانان جاسازی کرده است. فراتر از چنین تأثیر مستقیمی، این بخش از تأثیرات کمتر ملموس مرزهای سختگیرانه نظارت

دولتی بر هویت مسلمانان شناخته می‌شود. تمرکز من بر انگلستان است، جایی که من در حال حاضر در مورد اجرای قانون مبارزه با تروریسم ضد مسلمان موسوم به پیشگیری در محیط دانشگاه تحقیق می‌کنم، اما منصفانه است که این فرضیه وجود داشته باشد که در کشورهای دیگر، نظارت مسلمانان از طریق سیاست‌های ضد تروریسم و ضد افراط‌گرایی رایج است. تجارب موجود در چنین مکان‌هایی نیز این مطلب را نشان می‌دهد. سیاست‌هایی مانند پریونت بر این اساس عمل می‌کنند که مسلمانانی که «در معرض رادیکالیسم قرار دارند» می‌توانند از طریق نشانه‌های مشهود افزایش دین داری «بیش از حد» یا نشانه‌های «هویت سرافکننده» شناسایی شوند. من روش‌هایی را که چنین فرضیه‌ای در بازتولید هویت مسلمان قابل قبول و «معتبر» ایجاد می‌کند را بیان کرده و مسئله‌پردازی می‌کنم. تأمل من بر این تحقیق، دیدگاه خودم به عنوان یک زن متعهد در تلاش برای مسلمان شدن (و شکست هر روزه آن) و داستان‌هایی بازمی‌گردد که مطلعان تحقیق و عزیزان با من به اشتراک گذاشته‌اند. با استفاده از برخی از روایت‌هایی که از طریق تحقیقاتم شنیده‌ام و در زندگی روزمره [تجربه کرده‌ام]، آنها را در اینجا دوباره بازنویسی می‌کنم، به طوری که شرح تجربیات افراد مختلف (از جمله خود من) را بدون جدا کردن آنها در داستان‌های مختلف، ترکیب می‌کند. من این تجربیات را به عنوان عکس‌هایی از زندگی یک شخصیت خیالی واحد در طول این قطعه ارائه می‌دهم و او را به سادگی

همانطور که هستم معرفی می‌کنم. این روش با الهام از روش‌های مردم‌نگاری به ویژه در رابطه با حفظ هویت مجهول انجام می‌شود. همچنین [این اقدام] روشی برای مقاومت در برابر داستان‌های تقلیل دهنده است.

نتیجه گیری من ساده اما پر از مخاطره است: برای مبارزه با دولت نظارتی، ما باید یک ایده خاص از مسلمان اصیل بودن را نیز کنار بگذاریم. اینها مفاهیمی هستند که به معنای غیرمعمول بودن هویت درونی [فرد] مسلمان است. این برداشت‌ها از اصالت، همچنین شرایط تقلیل دولت را از طریق اصطلاحات تقلیل پذیر «خود ما» منعکس می‌کند. رهایی که من در مورد آن صحبت می‌کنم می‌تواند در زندگی روزمره ما و در جوامع و فضاهای مذهبی، فعال و علمی که پرورش می‌دهیم آشکار شود. وقتی چنین کاری می‌کنند، من معتقدم که آنها کار ما را راحت تر می‌کنند.

۱. ضد شورش به عنوان حفظ نظم منزل منزل: مکانی که فرد در آن زندگی می‌کند.

قانون مبارزه با تروریسم و امنیت ۲۰۱۵ وظیفه قانونی «وظیفه پیشگیری» را برای ارائه دهندگان خدمات اجتماعی مانند خدمات بهداشتی ملی و موسسات آموزش ملی (از مهد کودک‌ها تا دانشگاه‌ها) تعیین می‌کند افرادی را که «در برابر رادیکال شدن آسیب پذیر هستند» شناسایی کند. مأموریت پیشگیری در روابط بین فردی که در آن اعتماد ضروری است مداخله می‌کند: بین پزشکان و بیماران، مشاوران بهداشت روان و مشتریان، معلمان و دانش آموزان. این اقدام بیش از این نیز کرده است: به منازل راه پیدا کرد و به کودکان به عنوان کانال‌های بالقوه برای اطلاع از «منازل تروریست‌ها» نگاه کرده است و همچنین در روابط والدین با کودکان دخالت کرده است. نقاشی‌های مبهم و غلط املایی بچه‌های مسلمان در مدارس، پلیس را به منازل خانواده آورده است. دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها که موسسات آنها برای آنها خانه جدیدی بود، به یک میدان مین تبدیل شده است که با نگاهی که خواستار «ایمن» بودن آنها است، مواجه می‌شوند. از سال ۲۰۱۵، وظیفه پیشگیری، ارائه خدمات اجتماعی را به روشی مستقیم برای پایش پلیسی مسلمانان و مهاجران و همچنین کسانی که اهداف آشکار پیشگیری و

زیرساخت‌های وسیع‌تری از سیاست‌های محیطی خصمانه هستند تبدیل کرده است. زیرساخت‌های اخیر همچنین سیستم سلامت ملی و موسسات آموزشی را ملزم به محافظت از مرزها می‌کند و از طرف دولت در کنترل ویزا و اقامت مشارکت می‌کنند. حتی قبل از تبدیل شدن به یک وظیفه قانونی، تأمین بودجه انتخابی از طرف پیشگیری برای گروه‌های اجتماعی تا زمانی که توافق کردند در تلاش‌های ضد رادیکالیزاسیون وزارت کشور شرکت کنند، نمایانگر چگونگی جلب رضایت از طریق مدیریت رفاه بود.

هنگامی که هزینه خدمات اجتماعی تحت نظارت گسترده است، افرادی که قبلاً به طور نامتناسبی مورد خشونت دولتی قرار گرفته‌اند، از یک سو از دسترسی به این خدمات منصرف می‌شوند و از طرف دیگر، در صورت دستیابی به این مقررات، به دنبال انطباق با وضع موجود هستند تا مبادا آنها از منظر اجتماعی دولت فراموش نشوند.

هنگامی که هزینه خدمات اجتماعی تحت نظارت گسترده است، افرادی که قبلاً به طور نامتناسبی مورد خشونت دولتی قرار گرفته‌اند، از یک سو از دسترسی به این خدمات منصرف می‌شوند و از طرف دیگر، در صورت دستیابی به این مقررات، به دنبال انطباق با وضع موجود هستند تا مبادا آنها از منظر اجتماعی دولت فراموش نشوند. در اقتصاد نیرو، پاتریشیا اونز استدلال می‌کند که «پرسش اجتماعی تعیین کننده اندیشه اروپایی قرن نوزدهم» این بود که آیا می‌توان با مدیریت دقیق فرایندهای مربوط به بازتولید زندگی انسان، از رفاه جمعیت ناراضی «در کشور» و در مستعمرات جلوگیری کرد (۲۰۱۵، ۱۶). متفکران پس از روشنگری امر اجتماعی را در سطح

«ابداع» کشف نکردند، بلکه آن را فضایی دانسته‌اند که فرایندهای زندگی که سابقاً در خانوارها و سلسله مراتبی که با آنها هماهنگ است، مقیاس‌بندی می‌کند. مقیاس بخشیدن به خانوار همچنین فضایی را ایجاد می‌کند که در آن دولت می‌تواند فعالیت‌های افرادی را که احتمالاً علیه وضع موجود قیام می‌کنند، تنظیم کند. خانوار: یکی از واحدهای متغیر تاریخی حاکمیت که در آن فرایندهای زندگی اعضا بازتولید می‌شود و واحد جمعی خانوار حفظ می‌شود» (اونز، ۲۰۱۵: ۷). حکمرانی از طریق قلمروی اجتماعی، همانطور که پیشگیری چنین می‌کند، «شکل کاملاً مدرن و سرمایه‌دارانه حاکمیت بر خانوار» است (۲۰۱۵: ۷). بنابراین اونز استدلال می‌کند که جنگ‌های ضد شورش لیبرال - از جمله «جنگ علیه ترور» - نبردهای اثر اجتماعی، [یا] «اهلی‌سازی» است. جنگ‌های ضد شورش با مدیریت رفاه جمعیت به گونه‌ای آرام می‌شود تا اطمینان حاصل شود که آنها علیه نظم سیاسی مسلط بین‌المللی قیام نمی‌کنند. به این معنی که خدمات اجتماعی به طور انتخابی برای جلب رضایت جمعیت برای قانون ضد شورش ارائه می‌شود. این که ضد شورش از طریق حوزه اجتماعی کار می‌کند و مقررات اجتماعی نیز نوعی حاکمیت خانوار است، نشانگر راه‌های مداخله ضد شورش در ضروری‌ترین و صمیمی‌ترین فرایندهای زندگی است: مراقبت‌های بهداشتی، پناهگاه و دسترسی به سایر منابع لازم برای بقا. بنابراین دولت اجتماعی، به عنوان یک نوع حاکمیت بر خانوار، همیشه ضد شورش است و نگران پیکربندی مجدد روابط صمیمی است. روابط را به گونه‌ای پیکربندی می‌کند که افراد حاشیه‌ای را مجبور به مطابقت با وضع موجود خانوارهای ملی و استعماری کند. هر جا که جنگ‌های ضد شورش انجام شود، خشونت این نوع حکمرانی مشهود است. در «خانه» نیز «جنگ داخلی علیه» تروریسم «در شب» درهای خانه‌ها را برای دستگیری مظنونین، بازداشت بدون اتهام و گاهی اوقات برای تبعید یا استرداد می‌زند، تا روند زندگی را دشوار یا غیرقابل تحمل کند. کارهایی که توسط سازمان خیریه باورنکردنی کمک به خانوارهای تحت فشار روانی انجام شده نمونه‌ای از این

موضوع است. این سازمان که متعهد به ارائه «پشتیبانی و مشاوره مالی، عاطفی و عملی از خانواده‌های مسلمان تحت تأثیر قوانین ضد تروریسم، امنیت ملی و افراط گرایی» است، خدماتی را برای مدیریت زندگی پس از چنین خشونت‌هایی ارائه می‌دهد. پرونت شاخه‌ای برای مبارزه با تروریسم با بیشترین دسترسی به فضای اجتماعی است و بنابراین بیشترین تعداد افرادی که می‌توانند در روند زندگی آنها مداخله کنند - هر کسی که در یک موسسه آموزشی شرکت می‌کند، از سیستم سلامت ملی استفاده می‌کند یا با کسی که این کار را انجام می‌دهد ارتباط نزدیک دارد در معرض پایش قرار می‌دهد. به عنوان یک استراتژی، [پرونت] فرصت زیادی را برای مداخله در فرایندهای زندگی فراهم می‌کند و آنها را دشوار، طاقت فرسا یا غیرقابل تحمل می‌کند. فرایندهایی که اونس عنوان می‌کند در بازتولید زندگی نقش دارند و بنابراین با استراتژی ضد شورش در آنها مداخله می‌شود، برای درک کامل میزان تسخیر سیاست‌های ضد تروریسم در «مکانی که فرد در آن زندگی می‌کند» یا [همان منزل، بسیار محدود است. حفظ زندگی به ایمنی، سرپناه، غذا، دارو و مراقبت‌های بهداشتی نیاز دارد. همچنین حمایت از سلامت روان، نیاز به صمیمیت دارد. می‌توانیم اضافه کنیم، حفظ زندگی یک اجتماع با ایمان و توانایی به اعمال ایمان خود بدون مواجهه با خشونت [نیاز] ضروری است. دقیقاً به دلیل اینکه پرونت چنین زندگی‌ای را می‌شناسد، پیش فرض اصلی این استراتژی این است که «افراط گرایی هنگامی رخ می‌دهد که افراد به دنبال هویت، معنا و جامعه می‌گردند» و «برخی از مسلمانان نسل دوم یا سوم در اروپا، با تبعیض آشکار یا واقعی و اقتصادی-اجتماعی روبرو هستند. این می‌تواند باعث شود که آنها در تروریسم یک سیستم ارزش، یک جامعه پیدا کنند». بنابراین، پرونت، با یک دست، با علامت‌گذاری با عناوین «آسیب پذیر در برابر افراط گرایی» و هدایت نگاه نظارتی جامعه به آنها، علیه (کسانی که اینطور تصور می‌شوند) مسلمانان، به ویژه جوانان، تبعیض ایجاد می‌کند. از طرف دیگر، پرونت به عنوان راه‌حلی برای زدودن کسانی است که با تبعیض «آشکار» روبرو

هستند (بخوانید: همان تبعیض واقعی که خود سیاست‌گذاری در جامعه نهادینه می‌کند). ارجاعات پرونت می‌تواند منجر به ثبت نام در برنامه کانال شود، که می‌تواند شامل هدایت به یک برنامه راهنمایی، حمایت سلامت روان، یا یک رهبر مذهبی باشد که برای راهنمایی کردن «امن» است شود تا شما را از مسیر افراط گرا شدن دور می‌کند. پیش فرض دوم پس از پیشگیری این است که خط تقسیم «مسلمانان بد، در معرض خطر / خطر» و «خوب» با نوعی مراقبت روانشناختی تشکیل می‌شود. این پیش فرض اساس جهت گیری به خصوص لیبرالی احساسات ضد مسلمانان است - این که «مسلمانان بد» باید تحت نام افراد خوب لیبرال آموزش ببینند. تصور می‌شود مسلمانان بد از نظر عاطفی گمشده و تحصیل نکرده‌اند. برای ما که گم شده‌ایم، در جستجوی معنا، اجتماع و هویت از طریق ایمان هستیم، مقاومت در برابر درونی کردن این نگاه لیبرال سفیدپوست و درک مخرب آن از مسلمانان خوب در مقابل بد (یعنی در معرض خطر / خطرناک) ممکن است دشوار باشد. این نگاهی است که نه تنها در موسساتی که وظیفه پیشگیری را بر عهده دارند، بلکه در بعضی مواقع در نزد دوستان و خانواده نزدیک و عزیز لیبرال، در همه جا مشاهده می‌شود.

این اولین بار است که پس از سال‌ها همدیگر را ملاقات می‌کنند. آن مرد معلم موسیقی دوران کودکی آن زن بود. مرد با خانه و خانواده‌اش آشنا است. در یک کافه، آنها در مورد چگونگی شکل‌گیری زندگی خود صحبت می‌کنند. زن اکنون در سن بیست سالگی، یک جوان بزرگسال است. مرد سفیدپوست است، زن نیست. زن از ناراحتی و بی‌حوصلگی روزافزون خود در مورد اظهارات ظریف همجنس‌هراسی والدینش یاد می‌کند. زن فکر می‌کند دقیقاً به همین دلیل نبوده است که می‌خواست به مرد را کنار بگذارد، بلکه به این دلیل که زن به خودش شک دارد، به خوبی می‌تواند دقیقاً به همین دلیل باشد. در زمان کودکی، این مرد اولین شخصی بود که زن آشکاراً رابطه نزدیکی با او داشت و فهمید که احتمالاً به همین دلیل است که زن اکنون به آن مرد رسیده است. زن در خودش احساس لرزش کرد. مرد متعجب شده است: «من همیشه

به والدین شما فکر می‌کردم که مسلمانان تحصیل کرده و جهان وطنی هستند.» مجدداً، زن سعی می‌کند نلرزد. زن نگفته بود که «آنها تحصیل نکرده‌اند»، گفته بود که آنها به همان طریقی که زن از آن ناراحت است، همجنس‌هراسی را بیان می‌کنند. زن خجالت زده شد. بعداً در بازگو کردن این ماجرا برای یکی از دوستانش، از اینکه به خاطر این گفتگو برای معلم سابقش ذهنیت درست کرده، از خود شرمند است. زن شرمسار است که پدر و مادرش را در معرض فروکاستن به استعاره‌های عقب ماندگی و مسلمانان خوب در برابر بد در تخیل سفیدپوست سکولار لیبرال نسبت به آموزش و پیشرفت قرار داده است.

۲. پیگر بندی‌های بودن

قوانین و سیاست‌گذاری‌های ضد تروریسم و ضد افراط گرایی که هویت مسلمانان را از نگاه سفیدپوست تعیین می‌کند، حتی رابطه ما با خود را دوباره شکل می‌دهد. جدیدترین و ترسناک‌ترین نمونه این مورد در انگلستان، چارچوب مقابله با افراط گرایی در پرورش وزارت ارتباطات و آموزش جنسی برای مدارس است. به عنوان دو گروه که اقدام قانونی علیه این رهنمودها انجام می‌دهند، ائتلاف مریشان مبارزه با نژادپرستی و اتحادیه سیاهان، در نامه قبل از اقدام خود به وزیر امور آموزش و پرورش در مورد رابطه و آموزش جنسی اظهار داشتند [این موضوع] هیچ رابطه منطقی با جلوگیری از افراط گرایی ندارد. با این حال، وقتی در نظر بگیریم که هدف بیان نشده ضد شورش همیشه مداخله در فرایندهای زندگی صمیمی و پیگر بندی مجدد روابط با خود و دیگران است، این رابطه منطقی روشن می‌شود. به طور رسمی، بدون اشاره به اعتراضات در سال ۲۰۱۹ از استفاده از برنامه درسی با عنوان «در مدرسه ما هیچ خارجی وجود ندارد: قانون آموزش برابری» از ارتباط آن با ضد افراط گرایی دفاع خواهد شد. در اعتراضات خارج از مدارس بیرمنگام عمدتاً والدینی شرکت داشتند که برنامه درسی را تأیید نمی‌کردند. این برنامه درسی توسط یک معاون آموزشی در دیستان جامعه پار کفیلد که ۹۸ درصد جمعیت دانش آموز مسلمان دارد، طراحی شده است. از آغاز،

می‌کند، واقعی و ناامید به نظر می‌رسد. او بیش از حد معمول در برابر چهره نفرت‌انگیز مادرش دوام می‌آورد؛ این مادری که او را دوست دارد و به او احترام می‌گذارد و در این لحظه اصلاً نمی‌تواند تحمل کند. اما مثل همیشه، آتش هیجانش تمام می‌شود و شروع به چنگ انداختن به هر چیزی می‌کند که می‌تواند، همه چیز را پرتاب می‌کند و آشپزخانه را غرق [در ظروف شکسته] می‌کند. او از شنیدن کلماتی که از دهان خودش بیرون می‌آید تعجب می‌کند: «بعضی اوقات می‌توانی خیلی عقب‌مانده باشی. راستش را بخواهی، آنها شما را از کجا آورده‌اند؟» در حالی که کلمات از دهانش خارج می‌شود، او می‌داند که مادرش را به یک بیگانه «غیرمتمدن» تبدیل کرده است و هیچ کاری نمی‌تواند برای پس گرفتن آن انجام دهد. هیچ کاری نیست جز حل شدن در شرم.»

۳. «سکوت شما از شما محافظت نمی‌کند»

نامه افراد و سازمان‌های دگرباش جنسی از نظر خواستار لغو پریونت، توصیه برای خودداری از تنظیم آموزش برابری از طریق آن و در نشان دادن ریاکاری در ارائه همجنس‌گراهراسی به عنوان یک مسئله مسلمانان «غیر متمدن» به حق است. آنها می‌نویسند، «فراموش نکنیم این انگلیس بود که قوانین ضد سودومی را در سرتاسر امپراتوری خود اجرا کرد و این انگلیس است که به اخراج افراد دگرباش جنسی متقاضی پناهندگی از طریق همین قوانین ادامه می‌دهد.» با این حال، باید در مورد معکوس هم‌جنس‌ملی‌گرایی، که رانو (۲۰۲۰) آن را «همجنس‌گرایی رمانیتیک» می‌داند، مراقب باشیم. مورد دوم چارچوبی است که دیگران را «پیاده‌های بی‌تقصیر در جنگ فرهنگی اساساً غربی تصور می‌کند» (رانو، ۲۰۲۰: ۳۳). درست همانطور که هم‌جنس‌ملی‌گرایی تصور می‌کند که همجنس‌گراهراسی صرفاً ورود استعمار غربی به مکان‌های همجنس‌گرا دوست است. در چارچوب هم‌جنس‌ملی‌گرایی، همجنس‌گرایی غربی است؛ در چارچوب همجنس‌گرایی

افراط‌گرایی در روابط صمیمانه مداخله کرده و زندگی را شاید به ویژه برای مسلمانان تراجنسیت غیرقابل تحمل می‌کند. هر کسی که در طول «جنگ علیه تروریسم» جهانی بزرگ شده است، می‌داند که به طور مداوم علیه درونی کردن نگاهی که خود، خانواده‌ها و ایمان ما را به طور منحصر به فرد خشن، زن‌ستیز، همجنس‌گراهراس و «غیر متمدن» می‌بیند، چگونه است.

کاملاً قابل پیش‌بینی است که چگونه آموزش در مورد سکس، جنسیت و جنسی‌گری تحت یک چارچوب ضد افراط‌گرایی در روابط صمیمانه مداخله کرده و زندگی را به ویژه برای مسلمانان غیر قابل تحمل می‌کند.

او هزارمین مبارزه با مادرش راجع به این موضوع را دارد. آنها در محله همجنسگرایان قدم می‌زنند و پرچم‌هایی در پیاده‌روها نقاشی شده است. مادرش می‌گوید همه اینها باعث می‌شود احساس بیماری و حالت تهوع پیدا کند. وقتی او کوچک بود، وقتی خانواده‌اش چیزهایی از این قبیل می‌گفتند، او فقط گریه می‌کرد. اکنون، در بزرگسالی، بلافاصله دچار میگرن می‌شود و احساس می‌کند تمام انرژی از بدنش تخلیه می‌شود، اما در عوض سعی می‌کند استدلال کند. بحث آنها پس و پیش می‌رود و تکرار می‌شود. او دانش خود را که از مدرسه آموخته امتحان می‌کند. او یکی از شعارهای ساده‌تر را امتحان می‌کند: «هر نفری بد است»؛ او سعی می‌کند به قرائت‌های جایگزین از متن‌های مرتبط با قرآن اشاره کند. «من می‌دانم که تو می‌خواهی من مثل مادران سفیدپوست باشم. من می‌دانم که شما از من خجالت می‌کشید اما من دعا کرده‌ام و دعا کرده‌ام که بیشتر بپذیرم و نمی‌توانم این کار را بکنم.» مادر تلافی

برنامه به عنوان بخشی از تلاش‌های «ضد افراط‌گرایی»، با استفاده از کلمات مهمی مانند «انسجام جامعه» و «ارزش‌های بنیانی انگلستان» تهیه شد. گزارش‌های خبری دلالی را برای اعتراض والدین مبنی بر کم سن بودن بچه‌ها برای محتوای برنامه درسی در مورد جنسیت و جنسی‌گری ارائه می‌دهند و در این برنامه درسی درباره تراجنسیت و جنسی‌گری‌های متنوع می‌آموزند. سپس این گزارشات در گفتگوهای عمومی مبنی بر اینکه چه میزان اقدامات ضد افراط‌گرایی در جوامع مسلمان همجنس‌هراس مورد نیاز است توجیه شدند. قالب بندی دروس در مورد برابری جنسی‌گری‌های متنوع به عنوان یک «ارزش بنیانی انگلستان» نمونه‌ای از مفهوم هم‌جنس‌ملی‌گرایی جاسپیر پوار (۲۰۱۸) است. به نقل از توضیحات رهول رانو در مورد این اصطلاح، هم‌جنس‌ملی‌گرایی «مجموعه‌ای است که در آن حقوق دگرباشان و دگرباشان جنسی به عنوان نشانگرهای جدیدی برای ایجاد شکاف قدیمی بین متمدن و وحشی بسیج شده است» (۲۰۲۰: ۳۳). نامه‌ای تند و تیز علیه رویکرد ضد افراط‌گرایی برای برابری توسط افراد و سازمان‌های ال.جی.بی.تی. پلاس که از جوامع ال.جی.بی.تی. پلا حمایت می‌کنند، ریاکاری چنین همسانی را نشان می‌دهد. آنها می‌نویسند، «لازم به یادآوری است که ۲۱ نماینده‌ای که در اوایل سال جاری علیه راهنمای جدید فراگیر ال.جی.بی.تی. پلاس در مورد آ.راس.ای. اجباری رأی دادند، عمدتاً مردان سفیدپوست انگلیسی از حزب محافظه کار و دی.یو.پی. بودند» و «بوریس جانسون، نخست‌وزیر (انتخاب نشده) ما» سابقه اظهارات همجنسگرایانه دارد، از جمله حمله به حزب کارگر به دلیل تشویق به آموزش همجنس‌گرایی در مدارس و توصیف مردان همجنسگرا به عنوان «بامبو». «آنها با بصیرت خاطر نشان می‌کنند در حالی که در جوامع مسلمان همجنس‌گراهراسی وجود دارد، در همه جوامع همجنس‌گرایی وجود دارد و اینکه نمایش مسلمانان به عنوان افراد منحصر به فرد همجنس‌گراهراس و ضد دگرباشان جنسی برای حمایت از یک برنامه نژادپرستانه مفید بوده است. من معتقدم کاملاً قابل پیش‌بینی است که چگونه آموزش در مورد سکس، جنسیت و جنسی‌گری تحت یک چارچوب ضد

رمانیتک، همجنس گراهراسی پدیده‌ای غربی است.

من در جای دیگری درباره تجربه خود در برخی از فضاهای نخبه و آموزشی مسلمان نوشتم، جایی که متعجب شدم که همجنس گرا بودن را به عنوان «دیگری» تعریف می‌کند که از طریق آن مسلمان بودن اصیل تعریف می‌شود. برای ارائه یک مثال، در یک کنفرانس در مورد هویت مسلمان، من به یک عالم مشهور مسلمان سفیدپوست گوش دادم که یک مفهوم را در هسته اصلی پیرونت تکرار می‌کند: اینکه برای جوانان مسلمان «طبیعی» نیست که مکان را در «غرب» احساس کنند. مانند راهنمایی‌های پیرونت، منظور وی این نبود که بگوید احساسات ضد مسلمان به طور قانونی ایجاد شده و همه فضاهای اجتماعی را درگیر خود می‌کند و جوانان مسلمان را بیگانه می‌کند. در عوض، او ادعا کرد که این احساس بیگانگی «طبیعی» است زیرا در جهان با اکثریت مسلمان، «شما در مدرسه به بچه‌ها در مورد جنسیت غیر دوگانه و همجنس گرایی آموزش نمی‌دهید.» با این کنایه از اعتراضات مکتب بیرمنگام، سخنران احساس بیگانگی را در میان مسلمانان «اصیل» اجتناب ناپذیر دانست: در چارچوب نظری وی، مسلمانان اصیل همیشه با «غرب» بیگانه هستند و احساس بیگانه بودن دارند و همجنس گرایان کاملاً برای مسلمانان اصیل بیگانه هستند - همیشه و بی‌جا است. بنابراین محقق مورد بحث به انتقاد از دیدگاه نژادپرستانه پیرونت پرداخت که مسلمان بودن در انگلیس را عقب ماندگی، همجنس‌گراهراس و بی‌جا می‌داند. همانطور که گوش می‌دادم، می‌دانستم که تعدادی از افراد در اتاق پر از دانشگاهیان که کارهای انتقادی انجام می‌دهند، این عقیده را ندارند و تعدادی نیز به شدت با این دیدگاه همجنس گراهراسانه و نژادپرستانه در سایر زمینه‌ها مخالفت می‌کنند. با این وجود، در حالی که پیام کاملاً واضح بود (مسلمانان اصیل، همجنس گرا نیستند و همجنس گرایی را نیز نمی‌پذیرند؛ و مسلمانان اصیل، همجنس گرایی را بیگانه می‌دانند و به دلیل رواج همجنس گرایی در غرب احساس نابجا بودن می‌کنند)، کسی برای مخالفت با او بلند نشد. این محقق از طریق نگاه غالب سفیدپوست، مسلمان بودن اصیل را (همانطور که اغلب محققان انجام می‌دهند) واسطه قرار

داد و با مخالفت شدیدی روبرو نشد. رضایت خاموشی در این نگاه وجود داشت، که سکوت سنگین خودم را نیز شامل می‌شد. در مقاله‌ای با عنوان، تبدیل سکوت به زبان و عمل، آدره لورد (۲۰۱۷) در مورد برداشتن تومور از طریق جراحی تأکید کرد که باعث شد او از ترس درد و مرگ تمام مواردی را که در زندگی خود نگفته است، در نظر بگیرد. این تجربه باعث می‌شود که او بفهمد، «من قصد داشتم بمیرم، اگر نه زودتر، خواه من هرگز خودم صحبت نکرده باشم. سکوت‌های من از من محافظت نکرده بود. سکوت شما از شما محافظت نمی‌کند.» من فکر می‌کنم که به عنوان مسلمان، دلایل زیادی برای اشتراک در این احساسات داریم: ما معتقدیم که هیچ چیز و هیچ کسی نیست جز خدا برای ترسیدن وجود ندارد. ما معتقدیم که پس از درد و مرگ این زندگی، به خدا باز خواهیم گشت. ما سوره نساء را داریم که می‌خوانید: «ای اهل ایمان، نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد، (برای هر کس شهادت می‌دهید) اگر فقیر باشد یا غنی، خدا به (رعایت حقوق) آنها اولی است، پس شما (در حکم و شهادت) پیروی هوای نفس نکنید تا مبادا عدالت نگاه ندارید. و اگر زبان را (در شهادت به نفع خود) بگردانید یا (از بیان حق) خودداری کنید خدا به هر چه کنید آگاه است.» (قرآن، ۴: ۱۳۵).

۴. راجع به بودن، شدن و سرگردانی

بدون شک معنای عدالت برای مضامینی که ارائه کردم به معنای اجماع آسان نخواهد بود. با این حال امیدوارم نکاتی را در مورد مشکلات مسلمان بودن در زمان نظارت و خشونت ضد مسلمانان نهادینه شده روشن کرده باشم و اینکه چه چیزی به ما کمک می‌کند و می‌توانیم فضای بحث بهتری ایجاد کنیم. جلوگیری (و در واقع، تمام زیرساخت‌های «جنگ با تروریسم») به طرز فجیعی رضایت خاموش را در قلمرو اجتماعی برای احساس، زبان و عملکرد ضد مسلمان که مسلمان بودن را به حرکات ایستای کاذب کاهش می‌دهد، مجبور کرده است. به عنوان روشی از حاکمیت بر خانوار، ضد شورش داخلی در اساسی ترین فرایندهای

زندگی مداخله کرده و صمیمی ترین روابط را دوباره پیکربندی کرده است. اگر مانند من باور داشته باشیم، به نقل از لورد بار دیگر، که «بزار استاد، خانه استاد را بر هم نخواهند زد»، بدیهی است که اجبار اجماع برای مفهوم «تقلیل دهنده خود ما به مسلمان اصیل بودن، از ما محافظت نخواهد کرد؛ این به ما اجازه نمی‌دهد که خانه‌ها، یعنی مکان‌های زندگی، اتاق نشیمنی را که مورد نظر ما و شایسته آن است، مانند همه انسان‌ها پرورش دهیم.

ممکن است مفید باشد که در عوض درباره مسلمان بودن به عنوان فرآیند تبدیل شدن به فکر و گفتگو صحبت کنیم و اجازه دهیم که خجل‌وارگی و به هم ریختگی یک انسان مجسم در جهانی با بی‌عدالتی زیاد ایجاد کنیم، بدون اینکه خود را در یک تصور انتزاعی و غیرتاریخی ایده آل شده اصیل قرار دهیم. ما می‌توانیم بدون پذیرفتن پیش فرض پیرونت که خجل‌وارگی و عدم اطمینان ما را در معرض خطر قرار می‌دهد، مقاومت کنیم و برای ایمن بودن اطمینان حاصل کنیم که مسلمان بودن از طریق تعیین دیگری‌ای غیر از اینها معنی شود. این ساخت دیگری است که سفیدپوست بودن خود را می‌شناسد؛ نیازی نیست چگونه باشیم تا بتوانیم خود را درک کنیم.

درباره ایمان مطالب زیادی وجود دارد که خواستار یقین و سرگشتگی همزمان است: وقتی بر بی حد بودن خداوند می‌اندیشیم، چه چیزهایی را می‌توان جدا از یقین و سرگشتگی داشت؟

نتیجه‌گیری کاملاً افراطی من این نیست که ما می‌توانیم با ساختن فضایی برای مسلمان شدن، بدون ساختن خود از طریق دیگری مقاومت کنیم. با انجام این کار، ممکن است فضا را برای سردرگمی، تبدیل شدن و زندگی کردن نیز پرورش دهیم.

نیوشا باستانی دانشجوی دکترای دپارتمان سیاست و مطالعات بین‌الملل دانشگاه کمبریج است، جایی که او در مورد ایده‌های آموزش لیبرال، نژاد و مراقبت در انگلیس ضد افراط گرایی تحقیق می‌کند. او ویراستار امور بین‌الملل کمبریج ریویو است و قبلاً میزبان اعلامیه‌ها، یادکست حقوق بشر در مرکز حاکمیت و حقوق بشر کمبریج بود. حساب توییتری وی @bnioush است.

نابودی ریشه‌های عمیق نژادپرستی در ایالات متحده

با انتخاب بسیار شایسته جو بایدن و معکوس عمل کردن بسیار جدی وی در برابر سیاست‌های ترامپ در چند روز نخست ریاست جمهوری، انتظار تغییر برای ایالات متحده وجود دارد. با این حال، ریچارد سدن استدلال می‌کند که فارغ از اینکه چه کسی مسئولیت آن را بر عهده دارد، برای به وجود آمدن امید به تغییر جدی، ایالات متحده باید با شیاطین بنیادی خود یعنی نابرابری و بی‌عدالتی برخورد کند.

شعار زندگی سیاهان مهم است، باید بیان ساده‌ای از واقعیت و یکی از بحث برانگیزترین عباراتی باشد که در زبان انگلیسی گفته می‌شود. اما اینطور نیست. و این واقعیت که واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد، نشان دهنده نژادپرستی عمیقاً جاسازی شده در قلب آمریکا است که در ساختار جامعه قرار دارد.

زندگی سیاهان مهم است در نتیجه مستقیم کشته شدن سیاه پوستان به دست پلیس ایالات متحده متولد شد، سازمانی که ریشه در گشت‌زنی علیه بردگان دارد. آن گشت‌ها وظیفه داشتند بردگان فراری را که از نظر قانونی تحت مالکیت بودند و به عنوان پدیده‌ای غیرانسانی با آنها رفتار می‌شد، به دام ببندازند.

فرهنگ بی‌توجهی به زندگی سیاه پوستان در آمریکا با ایجاد پلیس راضی و هوادار آنها، مشاهده سیاه‌پوستان به عنوان اهداف شلیک و زندگی سیاه‌پوستان را می‌توان مستقیماً به بنیان کشور و نحوه تشکیل پلیس ردیابی کرد. چنین نژادپرستی در آمریکا بسیار عمیق است، به طوری که برخی افراد برتری سفید را به عنوان یک دین توصیف می‌کنند.

به طور واضح، استعمار مهاجران اروپای سفیدپوست یک مدل صادراتی جهانی است که در آفریقا، آسیا، استرالیا، فلسطین، قاره آمریکا و در گوشه و کنار جهان مورد استفاده قرار گرفته است.

همچنین، واقعیت این است که این اقدام آن چنان موثر بود که اغلب یک سیستم سلسله مراتب نژادی ایجاد می‌کرد و نتیجه

آن نژادپرستی ضد سیاه پوستان توسط افراد غیر سفید پوست بود که خود نیز تحت تأثیر استعمار اروپا یا برتری سفید قرار داشت.

نژادپرستی یک بیماری پیچیده است که از دانش غلط نسبت به نژاد ناشی می‌شود. این بسیار وحشیانه و در برخی مواقع پیچیده است که باعث شده است بسیاری از افراد غیر سفید پوست در یک تلاش ناامیدانه برای جذب شدن به سفیدپوستان یا جامعه غالب، نژادپرستی ضد سیاه پوست و حتی نفرت از خود را مرتکب شوند. هدف و نتیجه این روان پریشی این است که پذیرفته شود و اینکه قربانی نهایی نژادپرستی نباشد. متأسفانه، می‌بینیم که این پویایی در کارائیب، آمریکای جنوبی، آسیا و در بسیاری از مکان‌های دیگر رخ می‌دهد.

و من به آن اشاره کردم تا به این برسم که حقیقت ممکن است خوانش ساده را برای بعضی‌هایی به همراه نداشته باشد که هنوز به مفهوم دموکراسی و آزادی در ایالات متحده پایبند هستند.

بدون شک و بدون تردید، یکی از موثرترین پروژه‌های استعماری مهاجران در آمریکا اتفاق افتاد. می‌بینیم که یکی از جنبه‌های این میراث امروز در ایالات متحده از دریچه وحشیگری پلیس پخش می‌شود. متأسفانه، نمونه‌های بیشتری برای برانگیختن وجود دارد، اما خشونت پلیس در حال حاضر یکی از بارزترین و مطمئناً یکی از علائم مورد بحث برتری سفیدپوست اروپایی است.

چرا؟ زیرا شاهد قتل بی‌رحمانه توسط پلیس هستیم که به دنبال آن مرتباً و دائماً در حال وقوع است، نه از طریق کارت پستال‌های سیاه و سفید گذشته، بلکه از طریق فیلم برای دیدن همه جهان. افسران پلیس بندرت متهم می‌شوند و تقریباً هرگز به زندان نمی‌روند. این مشکل مانند همیشه واضح است و به راحتی تشخیص داده می‌شود. و با این وجود همچنان پابرجاست و با سکوت افراد ممتاز حمایت می‌شود. این سوءاستفاده وحشیانه از قدرت نمی‌تواند ادامه یابد. به لحاظ نظری، پلیس ایالات متحده برای حمایت از قانون وجود دارد. اما قوانین در ایالات متحده به نفع جمعیت سفیدپوستان نوشته شده و همیشه علیه سیاه پوستان انباشته شده است. گفته می‌شود، سیستم رأی‌گیری کالج انتخاباتی به این منظور طراحی شده است که ایالات جنوبی ریشه در برده‌داری، قدرت سیاسی نامتناسبی نسبت به شمال داشته باشند. قانون بحث برانگیز «تعلق زمین به آنکه بر آن ایستاده است»، به این منظور طراحی شده است که به مردان سفیدپوست این قدرت قانونی را بدهد تا «با اسلحه از آنچه که آنها به عنوان املاک و آنچه متعلق به آنها است (از جمله زنان سفیدپوست) در برابر سیاه پوستان محافظت کند و بتوانند به عنوان قاضی، هیئت منصفه و جلا در برابر هر کسی که بخواهند، عمل کنند».

بنابراین این قوانین در هیچ مفهوم عظیمی از دموکراسی و برابری ریشه ندارد. قانون تعلق زمین به آنکه بر آن

ایستاده است به نفع مردم سیاه پوست کار نمی‌کند. منتقدان آن استدلال می‌کنند که این امر به عنوان ابزاری برای کشتن افراد سیاه پوست بدون مجازات و برای برتری طلبان سفیدپوست برای فرار از مجازات، همانطور که جورج زیمرمن، کودک سیاه پوست، تراویون مارتین را به قتل رساند مورد استفاده قرار می‌گیرد. پلیس ایالات متحده نیز از این سیستم مستثنی نیست. آنها یک سیستم هستند. آنها به همان قانونی که قرار است به آن خدمت کنند مشمول قانون نیستند. در حقیقت، آنها فراتر از قانون هستند و حافظ یک وضع موجود نژادپرستانه ۴۰۰ ساله، از جمله زمانی که برده‌داری قانونی بود، هستند. این وضعیت یک سیستم شکسته نیست: این سیستم همانگونه که در نظر گرفته شده و همانطور که طراحی و ساخته شده است عمل می‌کند. اینجا آمریکا است. بسیاری از مرگ و میرهای بدست پلیس امروزه به دلایلی تحت نام لینچ [مثله کردن] مدرن توصیف می‌شوند. زیرا لینچ‌هایی که در گذشته اتفاق افتاده بود، به نام قانون توجیه می‌شدند و با تبلیغات نژادپرستانه تقویت می‌شدند. از شبهه علم، یعنی اعتقاد به اینکه نژاد سفید در کنار مسیحیت مسلح برتر است، همه به عنوان ابزاری برای توجیه قتل مردم سیاه استفاده شده است. از آن زمان چیزی تغییر نکرده است.

مردم اغلب در مورد پایان بردگی در ایالات متحده و همچنین انگلیس صحبت می‌کنند. در حقیقت، لیبرال‌های غرب‌گرا غالباً از انگلیس به عنوان اولین کشوری که در سال ۱۸۰۷ به برده‌داری خاتمه داد نام می‌برند، در حالی که در حقیقت هائیتی اولین کشوری بود که در سال ۱۸۰۴ به این هدف دست یافت. هر دو ادعا خلاف واقع است. به عنوان مثال، در سیزدهمین اصلاحیه قانون اساسی ایالات متحده که به طور گسترده‌ای از آن تجلیل می‌شود، پیش‌بینی صریح شده است که گرچه برده‌داری غیرقانونی است، اما اگر شخص سیاه پوست جرمی مرتکب شده باشد مجازات کاملاً قانونی است. پس از پایان جنگ داخلی در سال ۱۸۶۵، هنگامی که این اصلاحیه اضافه شد، برای بازسازی و تجدید حیات جنوب نیروی کار زیادی لازم بود.

مردم سیاه پوست علیرغم جنگ در نبرد داخلی برای «پایان دادن به برده‌داری» منبع آن کار شدند. تحت همان سیستمی که هنوز علیه آنها جعل شده بود، آنها خود را در معرض اصلاحیه سیزدهم دیدند، که به جرایمی مبهم و خودسرانه به عنوان لوس و ولگرد به زندان افتادند و یک بار دیگر به صورت رایگان کار کردند، تا جنوب را با پاهای بسته در زنجیر در اشکال مختلف برده داری بسازند. این چرخه تا به امروز نیز ادامه داشته است.

**بسیاری از مرگ و میرهای
بدست پلیس امروزه به دلایلی
تحت نام لینچ [مثله کردن]
مدرن توصیف می‌شوند.
زیرا لینچ‌هایی که در گذشته
اتفاق افتاده بود، به نام قانون
توجیه می‌شدند و با تبلیغات
نژادپرستانه تقویت می‌شدند. از
شبهه علم، یعنی اعتقاد به اینکه
نژاد سفید در کنار مسیحیت
مسلح برتر است، همه به عنوان
ابزاری برای توجیه قتل مردم
سیاه استفاده شده است. از آن
زمان چیزی تغییر نکرده است.**

امروزه در آمریکا، سیاه پوستان ۱۳ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند اما تقریباً نیمی از جمعیت زندانی‌های ایالات متحده را تشکیل می‌دهند، جمعیتی که طی چند دهه گذشته با ادامه سودآوری عظیم مجموعه صنعتی زندان، به میلیون‌ها نفر رسیده است. رئیس جمهور جو بایدن به عنوان کمک‌کننده در زمینه‌سازی این زندانیان جمعی در پیشبرد قانون کنترل خشونت‌آمیز و اجرای قانون مشهور در سال ۱۹۹۴ شناخته می‌شود که اکنون به عنوان لایحه جرایم ۹۴ مشهور است.

برتری سفید عمیق است. این برتری چیزی بیش از چند ارادل و اوباش در خیابان

است که به راحتی ممکن است تصور برخی افراد باشد. به همین ترتیب میلیون‌ها آمریکایی هرگز اسلحه خود را تسلیم نخواهند کرد، میلیون‌ها نفر دیگر هرگز از این ایدئولوژی جدا نخواهند شد و برای حفظ همان نظامی که همچنان به سود آنها است همانطور که به اجدادشان قبل از آنها سود می‌رساند، تا سر حد مرگ می‌جنگند.

از این نظر، ما باید این پرسش را مطرح کنیم: آیا واقعاً تفاوتی بین گذشته و حال به وجود آمده است؟ به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۵، برخی گفته‌اند که افراد سیاه‌پوست بیشتری در یکی از بدترین سال‌های کشتار جیم کرو توسط پلیس کشته شده‌اند. همانطور که ویل اسمیت بازیگر با تنیدی اظهار داشت، «نژادپرستی بدتر نمی‌شود، بلکه فقط فیلبرداری می‌شود.» درک نحوه کار این سیستم و طول عمر آن بسیار واضح است که مشکل برتری سفید کنترل نشده نه در سال ۲۰۱۵ شروع شد و نه در تابستان سال ۲۰۲۰ با کشته شدن جورج فلوید خاتمه یافت. این نژادپرستی با کشته شدن مایک براون در فرگوسن شروع نشد. از دهه ۱۹۶۰ شروع نشد. در اوایل قرن بیستم با اولین فیلم «تولد یک ملت» شروع نشد که تبلیغ نژادپرستانه و تغییر شکل چهره آمریکایی مردم سیاه از «تهدید تام» به یک تهدید بیش از حد شکارچی جنسی، کوکلس کلاین را دوباره زنده کرد. نژادپرستی از لحظه‌ای آغاز شد که اولین آفریقایی‌ها مقاومت کردند و با اولین تاجران برده سفید پوست که در آفریقا فرود آمدند جنگیدند و سیاه پوستان را به عنوان اسیر به آمریکا بردند و آفریقایی‌ها با آنان جنگیدند.

در حالی که به دلایل واضح، این واقعیت که بسیاری از آفریقایی‌ها مردم خود را به بردگی فروختند، ساخته شده است، اما در مورد آفریقایی‌هایی که مقابله کردند، چیزهای کمی تایید شده است. نبردهای گسترده علیه بردگی در آفریقا به خوبی مستند شده است. و تخمین زده شده است که این مقاومت باعث شده تا یک میلیون آفریقایی از طریق گذرگاه میانه به اسارت در نیابند.

اولین بازرگانان برده هلندی که در آغاز قرن هفدهم وارد جیمز تاون ویرجینیا شدند، دقیقاً از همان ایدئولوژی برتری طلبان سفید برخوردار بودند که امروزه همه برتری

طلبان سفید در همه زمینه‌های زندگی در آن اشتراک دیدگاه دارند. نژادپرستی در ایالات متحده را نمی‌توان به طور مرتب بسته‌بندی و محدود به دیدگاه‌های کلیشه‌ای از افراد وحشی با اسلحه کرد؛ اگرچه تعداد زیادی از آنها وجود دارد. همچنین نژادپرستی جدا از هر دو حزب سیاسی، ایدئولوژی یا حرفه نیست. در هر دو حزب سیاسی، در خانه‌های خانواده‌های یقه آبی و یقه سفید و از همه طبقات دیده می‌شود. برتری طلبی سفید، یک کلیسای بسیار گسترده است. حتی برخی از سیاه‌پوستان و افراد رنگین پوست نیز وجود دارند که با ایدئولوژی زندگی می‌کنند (همانطور که قبلاً ذکر شد). قضات، پلیس، سیاستمداران، معلمان، پزشکان، پرستاران، آتش نشانان، و کلاً، مدرسین، ثابت شده است که همه بر اساس برتری مردان سفیدپوست در زمینه‌های خود عمل می‌کنند. برتری سفیدپوستان یک ایدئولوژی حاشیه‌ای نیست. در حقیقت، چیزی که ما از شورش‌های واشنگتن دی سی در ۶ ژانویه ۲۰۲۱ آموختیم این است که در میان بسیاری از برتری طلبان سفیدپوست که به کاپیتول فرود آمدند، تعداد زیادی از آنها یا حتی اکثر آنها دارای مشاغل قابل احترامی بودند. و در زمان نوشتن این مقاله، هنوز بسیاری از آنها مورد پرسش قرار نگرفته‌اند، تا چه برسد به اینکه آنها توسط اف.بی.آی. دستگیر یا متهم شوند. حتی در مورد عدم اتهام برخی از آنها بحث شده است. برتری سفید برای ایالات متحده آنقدر مهم است که اغلب پاسپورت رایگان دریافت می‌کنند. سیاه‌پوستان که به معنای واقعی کلمه کشور را بدون حقوق حتی یک روزه ساخته‌اند، هنوز سهام عادلانه‌ای در ملت ندارند. و با این حال مردم سیاه بیش از صدها سال اگر نه بیشتر در آمریکا بوده‌اند. تاریخ آنها در قاره با بردگی آغاز نشد. جمعیت سیاه‌پوستان، بومی قاره هستند. هنگامی که کلمب وارد [قاره آمریکا] شد، سیاه‌پوستان قبلاً در [این] قاره بودند و در نوشته‌های خود کلمبوس اثبات و تأیید شد (ایوان فن سرتیما).

شواهد بیشتر و بیشتری نشان دهنده حضور آفریقایی‌ها در مسوامریکا، مدتها قبل از کلمبوس و هرگونه استعمار اسپانیا در منطقه است. فرهنگ اولمک در آمریکای جنوبی

دارای ویژگی‌های بارز و برجسته فرهنگ‌های آفریقایی غربی است. برخی از محققان احتمال رسیدن کاوشگران باستان از پادشاهی مالی به قاره آمریکا در اوایل قرن ۱۴، سال‌ها قبل از کلمب در ۱۴۹۲ را مطرح می‌کنند. به زبان ساده، تاریخ سیاه‌پوستان در آمریکا، مسلماً از خود ملت قدیمی‌تر است. مسلماً از ایدئولوژی نژادپرستانه و افرادی که امروزه سیاه‌پوستان را هدف قرار می‌دهند قدیمی‌تر است. سیاه‌پوستان تنها آمریکا را در دوره برده‌داری به صورت رایگان و در دوره بازسازی پس از جنگ داخلی آن را دوباره نساختند. تأثیر آنها در شکل دادن به این قاره به هزاران سال قبل برمی‌گردد.

تلاش عمدی و پایدار در آمریکا وجود داشته است که سیاه‌پوستان را در پایین نظم اجتماعی نگه دارد و بخشی از آن کنترل روایت تاریخی بوده است.

ما می‌دانیم که درک واقعی تاریخ سیاه به خودی خود سلطه روانی برتری طلبی سفید را تهدید می‌کند. این ایده هرگونه نژاد پرتر اروپایی بودن و اصطلاحاً استثنایی بودن اروپا را شکست می‌دهد.

این امر همچنین می‌تواند به سیاه‌پوستان، دقیقاً مانند تاریخ هائیتی و مانند دیگر قهرمانان سیاه‌پوستان که از کتاب‌ها حذف شده‌اند، توانمند شود. به همین دلیل، فقط نسخه غیر قابل تهدید قابل قبول تاریخ سیاه توسط آمریکای سفید ارائه می‌شود.

اما، علی‌رغم این تاریخ غنی، یک تلاش عمدی و پایدار در آمریکا وجود داشته است که سیاه‌پوستان را در پایین نظم اجتماعی نگه دارد و بخشی از آن کنترل روایت تاریخی بوده است. ما می‌دانیم که درک واقعی تاریخ سیاه به خودی خود سلطه روانی برتری طلبی سفید را تهدید می‌کند.

این ایده هرگونه نژاد پرتر اروپایی بودن و اصطلاحاً استثنایی بودن اروپا را شکست می‌دهد. این امر همچنین می‌تواند به سیاه‌پوستان، دقیقاً مانند تاریخ هائیتی و مانند دیگر قهرمانان سیاه‌پوستان که از کتاب‌ها حذف شده‌اند، توانمند شود. به همین دلیل، فقط نسخه غیرقابل تهدید قابل قبول تاریخ سیاه توسط آمریکای سفید ارائه می‌شود و حتی این تاریخ اغلب با این پاسخ روبرو می‌شود: «در مورد تاریخ سفید چطور؟» اگرچه بسیاری ممکن است به عنوان نمونه‌ای از چهره‌های سیاه‌پوست در جایگاه‌های رفیع به عنوان مدرکی از پیشرفت اشاره کنند، اما این نشان دهنده وضعیت توده‌های سیاه‌پوستان نیست. یک رئیس‌جمهور سیاه‌پوست، یا تعدادی از میلیونرهای سیاه‌پوست یا حتی میلیاردرها دلیل بر پایان نژادپرستی به عنوان یک ساختار قدرت در ایالات متحده نیست. پیشرفت، با دیدن اختلافات نژادی، اثبات شده در پلیس، حبس جمعی، اشتغال، مسکن، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و سیستم عدالت کیفری، یک بار برای همیشه شکسته می‌شود.

من از حبس دسته جمعی به عنوان یکی از مشکلات بزرگ سیستمی که نیاز به حل آن است، یاد کرده‌ام. و پلیس سربازان پیاده نظام گردان بی‌عدالتی است. از سال ۲۰۰۴، چندین گزارش از اف.بی.آی.، مسئله فزاینده نفوذ برتری طلبان سفیدپوست به صفوف اجرای قانون را برجسته کرده است. علی‌رغم ۶ ژانویه و تلاش مسلحانه سوپر میست‌های سفیدپوست برای سرنگونی دولت، ایالات متحده هنوز پسرهای مغرور و سایر گروه‌ها را به عنوان گروه‌های تروریستی تعیین نکرده است. کانادا چنین کرده است اما ایالات متحده این کار را نکرده است.

اما آیا این باید ما را غافلگیر کند؟ به هر حال، فقط سال گذشته بود که ایالات متحده کوکلس کلان را به عنوان یک گروه تروریستی معرفی کرد. چرا؟ ممکن است به این دلیل باشد که تصدیق این نوع گروه‌ها به عنوان تروریست، به معنای آن است که بخش قابل توجهی از اجرای قانون در آمریکا در این گروه قرار می‌گیرد؟ به گفته طارق نشید، سازنده فیلم و فعال ضد نژادپرستی، «این دانش عمومی است

که نیروی انتظامی فقط توسط برتری طلبان سفید تحت نفوذ نیست، بلکه کاملاً تحت سلطه برتری طلبان سفیدپوست است. در حقیقت، من فکر نمی‌کنم که مردم اگر برتری طلب سفیدپوست نباشند، یا تمایلات اینچنینی نداشته باشند، افسر شوند.

اگر فکر می‌کنید این ممکن است یکجانبه‌گرایی بیش از حد باشد، این موضوع را در نظر بگیرید. در اوایل سال ۲۰۲۱ معاون کلاید کر سوم، افسر ارشد پلیس سیاه‌پوستان در لوئیزیانا خودکشی کرد. در یک سری پست‌های اینستاگرامی قبل از اینکه افسر کر خود را بکشد، او انتقادی از پلیس ایالات متحده و نژادپرستی درون آن ارائه داد و آن را غیرقابل جبران توصیف کرد. کلاید کر به عنوان یک افسر ارشد، واقعیت برتری طلبی سفید را در داخل نیروی پلیس دیده، شنیده و زندگی کرده است. بنابراین واقعیت تلخ و ایده آل‌های وی با هم اختلاف داشت که هیچ راهی برای آشتی این دو نمی‌دید. از یک راه غم‌انگیز، داستان افسر کر خلاصه موارد زیادی درباره آمریکا است. ایده آل‌هایی که آمریکا درباره آنها صحبت می‌کند و تصویری که از خود ارائه می‌دهد، با واقعیت سرد آنچه در واقعیت وجود دارد در تضاد است. در سال ۲۰۱۹، مدیر اف.بی.آی، کریستوفر وری اذعان کرد که بخش قابل توجهی از پرونده‌های ترور داخلی اف.بی.آی. را می‌توان به برتری سفید نسبت داد. مشکل در حال وخیم‌تر شدن است.

انتخاب جو بایدن چیزی را حل نمی‌کند. ده‌ها میلیون نفر در سال ۲۰۲۰ به ترامپ رأی دادند. در هر مقطع دیگر از تاریخ آمریکا، با چنین نتیجه‌ای، او به سمت ریاست جمهوری می‌رسید. اما ترامپ هرگز خودش نظام برتری سفید نبود. او محصول آن است. دوباره، الگوی جمهوری خواه در برابر دموکرات در مورد نژادپرستی ارائه شده توسط لیبرال‌ها بسیار ساده‌انگارانه است. هر دو طرف در حمایت از نژادپرستی سیستماتیک و حفظ آن مقصر هستند.

نحوه برخورد با آن از بسیاری جهات واضح است. با اجرای عدالت برای کسانی که به ناحق تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، باید زندانیان جمعی سیاه‌پوستان پایان یابد. برای ریشه‌یابی برتری طلبان سفیدپوست

در صفوف خود، از نظر اقتصادی از نظر از دست دادن بودجه، یا از نظر سیاسی، با تهدید بازپرداخت یا بسته شدن، باید به نهادها در ایالات متحده انگیزه داد. با گروه‌های برتری طلب سفیدپوست باید بدون هیچ گونه شبهه‌ای به عنوان تروریست رفتار شود و دقیقاً مانند سایر گروه‌های تروریستی با آنها رفتار شود.

با اجرای عدالت برای کسانی که به ناحق تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، باید زندانیان جمعی سیاه‌پوستان پایان یابد.

برای ریشه‌یابی برتری طلبان سفیدپوست، با تهدید بازپرداخت یا بسته شدن، باید به نهادها در ایالات متحده انگیزه داد.

با گروه‌های برتری طلب سفیدپوست باید بدون هیچ گونه شبهه‌ای به عنوان تروریست رفتار شود و دقیقاً مانند سایر گروه‌های تروریستی با آنها رفتار شود.

برتری طلبان سفید در پلیس باید به جرم قتل سیاه‌پوستان مجازات شوند، نه اینکه فقط شغل خود را از دست بدهند.

این امر می‌تواند سایر برتری طلبان سفیدپوست را از قتل مردم سیاه‌پوست منصرف کند. این تنها راه است. با برتری طلبان سفید نمی‌توانید به هیچ احساس منطقی یا اخلاقی متوسل شوید. آنها هیچ کدام اینها را ندارند.

برتری طلبان سفید در پلیس باید به جرم قتل سیاه‌پوستان مجازات شوند، نه اینکه فقط شغل خود را از دست بدهند. برای

این کار روند معافیت از مجازات معکوس شود. این امر می‌تواند سایر برتری طلبان سفیدپوست را از قتل مردم سیاه‌پوست منصرف کند. این تنها راه است. با برتری طلبان سفید نمی‌توانید به هیچ احساس منطقی یا اخلاقی متوسل شوید. آنها هیچ کدام اینها را ندارند. ایده‌ای که می‌توانید برای اصلاح این ایدئولوژی ناپاک این افراد برای نوعی آموزش تنوع ارسال کنید کاملاً تحقیرآمیز است و من تصور می‌کنم برای سیاه‌پوستان در آمریکا توهین‌آمیز باشد.

و در آخر، لازم است که عدالت ترمیمی اقتصادی برای فرزندان برده‌های سیاه‌پوست آمریکایی در ایالات متحده برقرار شود: پرداخت‌های مستقیم نقدی، تخفیف‌های مالیاتی، منابع اضافی که مستقیماً به مدارس سیاه‌پوستان و مناطق با اکثریت سیاه‌پوستان داده می‌شود و در نهایت جبران خسارت می‌شود. همین کار برای گروه‌های دیگری که از نظر تاریخی در آمریکا تحت ظلم بوده‌اند، انجام شده است. و باید مدتها پیش در مورد سیاه‌پوستان بنیان‌گذار یا نوادگان آمریکایی بردگی وجود می‌داشت. بحث در این باره در آستانه انتخابات سال ۲۰۲۰ صورت گرفت، اما من معتقدم که این فقط به دلایل مصلحت سیاسی بوده است. اگر نشانه‌های اولیه وجود داشته باشد، رئیس جمهور جو قول خود را در مورد ایستادن پشت سیاه‌پوستان آمریکایی عمل نخواهد کرد. اما چرا او پشت آنها است؟ این امر با سایر انتخاب‌های سیاسی وی و در کل کار سیاسی وی در تضاد است.

ریچارد سودان روزنامه نگار، نویسنده و گزارشگر تلویزیونی است و از سراسر جهان گزارش‌هایی ارائه داده است. نوشته‌های وی در نشریات ایندپندنت، گاردین و دیگر روزنامه‌ها منتشر شده است. تمرکز وی بر روی موضوعات مختلفی از جمله نژادپرستی، خشونت پلیس، مهاجرت و بی‌عدالتی جهانی است. وی به عنوان سخنران مهمان در مکان‌هایی متنوع مانند دانشگاه آکسفورد و مجلس عوام و همچنین به طور مرتب در رسانه‌ها حضور داشته است. وی همچنین در کنار پروفیسور بنیامین زفانیا، شعر را برای دوره اجرا در دانشگاه بروکل تدریس کرده است. در سال ۲۰۱۸ ریچارد سوار بر ناوچه آزادی، با هدف کمک رسانی به فلسطینیان در نوار محاصره شده غزه حضور داشت.



YEMEN

Emergency Appeal

**Yemen is
witnessing
the largest
humanitarian
crisis in the
world.**

- 24 million people are in need of critical humanitarian assistance, this includes more than 12 million children.
- COVID-19 in Yemen is seeing four times the deaths from the disease than the global average.
- The cost of feeding a family for an entire month is only £60.
- The cost of feeding a family for a week is only £15.

**Please donate
NOW to save lives and
help the needy!**

ISSN 2753-3980



The LongView is a project and publication of Islamic Human Rights Commission (a limited company no 04716690).

Web www.ihrc.org.uk
E info@ihrc.org
Tel +44 20 8904 4222

All views are the authors' own and do not reflect IHRC's views or beliefs.

You can donate by visiting our website

<https://donations.ihrc.org.uk/Yemen>

• E info@ihrc.org • W www.ihrc.org
• Twitter @ihrc • IHRC.TV

**Islamic
Human Rights
Commission**

